

# فرمان خصوصی سازی: لیبرالیزه سازی یا اسلامی سازی؟

فصل هفتم از کتاب

هماهنگی ویرانگر، انفال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی: خوانشی جدید از ایران معاصر

مترجم پیرم خان هایریک

مهرداد وهابی



IRAN ACADEMIA  
University Press

فصل هفتم

## فرمان خصوصی سازی: لیبرالیزه سازی یا اسلامی سازی؟ از کتاب «هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه داری سیاسی اسلامی»

نویسنده: مهرداد وهابی

مترجم: پیرم خان هایریک

چاپ نخست: زمستان ۱۴۰۳

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل هفتم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:  
Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

<https://iranacademia.com/press>  
© ۲۰۲۵ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



IRAN ACADEMIA  
University Press



## فهرست

i	پیش درآمد
۱	۱-۷ مقدمه
۳	۲-۷ پیش‌زمینه خصوصی‌سازی در دوران رفسنجانی و خاتمی
۱۰	۳-۷ فرمان خصوصی‌سازی خامنه‌ای: اهداف، فرآیند و نتایج
۱۹	۴-۷ تعاریف مغلوط در مورد بخش عمومی غیردولتی
۲۳	۵-۷ فرمان خصوصی‌سازی و مرحله سوم پیشروی <i>انفال</i> (۲۰۰۶-اکنون)
۳	۶-۷ انفال و هماهنگی دستوری (آمرانه)
۵	۷-۷ انفال و هماهنگی بازاربنیاد
۱۰	۸-۷ انفال و هماهنگی تعاونی
۱۴	۹-۷ انفال و هماهنگی ویرانگر
۲	۱۰-۷ نتیجه‌گیری
۵	مآخذ و منابع



## فهرست تصاویر

تصویر ۱-۷: ارزش صادرات نفت ایران در دوران ریاست جمهوری  
رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد.

تصویر ۲-۷: مقایسه درآمد سرانه با تولید ناخالص داخلی

تصویر ۳-۷: سهم هر مکانیسم در انتقال دارایی‌های دولتی بر حسب قیمت  
۲۰۰۴

تصویر ۴-۷: ارزش دارایی‌های دولتی واگذار شده بر حسب قیمت ثابت  
سال

تصویر ۵-۷: تثلیث غیرممکن انفال

تصویر ۶-۷: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

## فهرست جدول‌ها

جدول ۱-۷: بدهی خارجی، ۱۹۹۳-۱۹۸۹، به میلیارد دلار، قیمت‌های  
ثابت ۲۰۰۴

جدول ۲-۷: انتقال اموال از بخش دولتی به بخش‌های غیردولتی

جدول ۳-۷: انواع مختلف خصوصی‌سازی و ذی‌نفعان آن

جدول ۴-۷: سه فاز انفال



## پیش درآمد

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل هفتم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:

Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan .

این ترجمه برگردان صفحات ۳۰۸-۲۵۳ متن انگلیسی- است. با سپاس از *ایران آکادمیا* که اینک این نسخه را تقدیم می کند. فصول ۱، ۲، ۴، ۵ و ۶ این کتاب در فاصله‌ی ماه‌های مارس تا دسامبر ۲۰۲۴ توسط *ایران آکادمیا* منتشر شده است.

تاریخ *انفال* را می توان در عمل در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی در سه مرحله‌ی تاریخی متمایز بررسی کرد. این تمایز بر اساس وضعیت حقوقی، حوزه‌ی نفوذ اقتصادی، مجراهای پیشروی و سرعت گسترش *انفال* در بطن بخش‌های گوناگون اقتصاد صورت می گیرد. اگر وضعیت حقوقی *انفال* در فاز اول، تحت لوای اصل ۴۵ و تفکیک ناپذیری بخش *انفال* از مالکیت دولتی اجرایی شد، در فاز دوم به ترتیب با تکیه بر اصل ۴۹ و فرمان خمینی در آوریل ۱۹۸۹، و فاز سوم با ابلاغیه‌ی خامنه‌ای مبنی بر "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" در ژوئیه ۲۰۰۶ معمول گردید.

هدف اصلی این فرمان خامنه‌ای، نه بازنگری در اصل ۴۴، بلکه تجدیدنظر در اصل ۴۵ بود. در واقع، فرمان رهبر جدید، مرحله‌ی سوم *انفال* را آغاز کرد که به معنای پایان دادن به "تر وحدت" (ارائه‌ی *انفال* به عنوان بخشی- از اموال "دولتی") بود، که در فاز اول *انفال* مورد حمایت خمینی و منتظری بود.

در پیامد این فرمان خامنه‌ای، برنده‌ی بزرگ "خصوصی سازی" نه بخش خصوصی، بلکه بخش "عمومی غیردولتی" بود. هلدینگ‌های غول پیکر متعلق به *انفال*، سپاه، بسیج و سایر بنیادهای مذهبی و نظامی، ذی نفعان اصلی فرمان به اصطلاح خصوصی سازی بودند. امتیازات الیگارشوی ولایی در واردات و صادرات محصولات مختلف، قراردادهای بدون مزایده‌ی خاتم الانبیا، موقعیت انحصاری یا انحصار چند



شرکت محدود (oligopolistic) در بازار، معافیت مالیاتی، دسترسی خاص با نرخ دولتی به ارز محکم بالاخص دلار، اعتبارات بانکی آسان از طریق نظام موازی بانکی اسلامی، و انضباط شل بودجه (soft budget constraint) شرکت‌های زیرمجموعه‌های ستاد هیات‌های اجرایی فرمان امام، بنیاد مستضعفان و جانبازان، قرارگاه خاتم سپاه و بسیج، و دیگر بنیادها، ابعاد مختلف و ویژگی‌های خاص بازارهای سیاسی در فاز سوم *انفال* را توصیف می‌کنند.

**هماهنگی تعاونی** نوپایی که طی روند انقلابی با تشکیل شوراهای خودجوش کارگری شکل گرفته بود، با تهاجم "انقلابیون" ولایی به صحن کارخانه‌ها و تحمیل کورپورتیسم اسلامی، با آغاز جنگ ایران و عراق با شکست قطعی مواجه شد. با آن که طی جنگ ایران و عراق، مالکیت دولتی و هماهنگی دستوری متناسب با آن غالب بود، اما در فار دوم *انفال*، (۲۰۰۵-۱۹۸۹)، از طریق ائتلافی با سپاه و بسیج و با بهره‌گیری از فرمان خمینی در ۱۹۸۹ جهت تشکیل ستاد اجرایی فرمان امام، *انفال* توانست شتاب پیشروی افزون‌تری یافته و مالکیت امام را بر اموال "بلا صاحب" تعمیم دهد و به روند کالایی شدن منابع طبیعی شدت بخشد. به موازات این روند، هماهنگی بازاریابی نیز با دخالت‌های فراقانونی و انحصارطلبی عاملان حاکمیتی، بازارهای سیاسی را، که در آن بخش خصوصی به عنوان پیمان‌کار فرعی *انفال*، سپاه و بسیج عمل می‌کنند، در حوزه‌های بازار سرمایه، مالی و کالاها به پیش راند و هماهنگی بازار را با اختلالات جدی و بحران مواجه و به سرنوشت هماهنگی تعاونی و دستوری در کلیت نظم اجتماعی دچار کرد.

در فصل ۲ نشان دادیم که هر نظام اجتماعی-اقتصادی مجموعه‌ای از چهار شیوهی اصلی هماهنگی است که در آن یکی بر دیگران تسلط دارد. اگر هماهنگی تعاونی، دستوری و بازاریابی در بحران باشند، نظم اجتماعی تنها با استقرار **آنارشی نظم‌یافته** امکان بقا دارد، و **هماهنگی ویرانگر** بر نظام مسلط می‌گردد.

هماهنگی ویرانگر همواره بر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۸۲ مسلط بوده است. این تسلط در مرحله‌ی نخستین *انفال*، در ابتدا **سیاسی** بود که ناشی از بحران در سایر شیوه‌های هماهنگی بود. اما با گسترش در مراحل دوم و سوم *انفال*، به سلطه‌ی **اقتصادی** تبدیل شد.

گسترش و تسلط *انفال* از طریق ائتلاف با سپاه و بسیج میسر شد. بخش *انفال* در مرحله‌ی سوم توسعه‌ی نفوذ خود با جدا کردن رسمی اموال خود از اموال دولتی و بلعیدن آن، به اوج خود رسیده است. با این حال، این ائتلاف *انفال* و سپاه می‌تواند از نظر سیاسی یا مالی دچار بحران و بی‌ثباتی گردد و منجر به تنش‌هایی در رابطه با سهم هر نهاد در غارت منابع دولتی شود. "تزوحدت" و اصل ۴۵، که در ابتدا توجیهی برای *انفال* بود، در عین حال می‌تواند بهترین دستاویز برای "ملی شدن" آن، یا خلع ید ولی فقیه از اموال نهادینه شده‌ی خود، توسط سپاه باشد. این تنها یکی از امکانات تحول نظام می‌تواند تصور گردد.

مهرداد وهابی و پیرم هایریک

ژانویه ۲۰۲۵



## ۱-۷ مقدمه

فرمان خامنه‌ای مبنی بر "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" در ژوئیه ۲۰۰۶، فروش ۸۰ درصد کل بنگاه‌های دولتی مندرج در قانون اساسی، و واگذاری آن‌ها را به "بخش‌های خصوصی و تعاونی و بخش‌های عمومی غیردولتی" تا پایان برنامه پنج ساله چهارم (۲۰۱۱-۲۰۱۵) ابلاغ کرد.

تمامی اقتصاددانان، دانشمندان علوم سیاسی، حقوق‌دانان و روزنامه‌نگاران که به بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند، این فرمان را بازنگری اساسی در اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر ملی شدن کلیه صنایع کلیدی، تجارت خارجی، حمل و نقل و سیستم ارتباطات تفسیر کردند. این فقط تا حدی درست بود. از نظر *انفال*، هدف اصلی این فرمان، نه بازنگری در اصل ۴۴، بلکه تجدیدنظر در اصل ۴۵ بود.<sup>۱</sup> در واقع، فرمان رهبر جدید، مرحله‌ی سوم *انفال* را آغاز کرد که به معنای پایان دادن به "تز وحدت" مورد حمایت خمینی و منتظری در فاز اول *انفال* بود.

ما با بررسی بند ۶-۵ اصل ۴۵، تلفیق *انفال* و اموال دولتی را برجسته کردیم. در حالی که *انفال* عملاً به طور مستقل از دولت، تحت نظارت شخصی ولی فقیه نگهداری می‌شد، از نظر حقوقی با اموال دولتی ادغام شده بود. پیام اصلی فرمان ژوئیه ۲۰۰۶ معرفی "اموال عمومی غیردولتی" در تمایزی تضادمند با اموال دولتی بود. این پایان "تز وحدت" بود که بر اساس آن *انفال* یا اموال ولی فقیه باید با اموال عمومی همه‌ی مسلمانان به عنوان "اموال دولتی" ترکیب شود. در زمان خامنه‌ای، این تفسیر دولت‌گرا از اصل ۴۵ جای خود را به تفسیری ظاهراً "لیبرال"<sup>۲</sup> داد که در آن *انفال* به عنوان بخشی از فرآیند "خصوصی‌سازی" مجدداً وارد شده است.

شاید بتوان ادعا کرد که رهبر اعظم اول (خمینی) یک "دولت‌گرا-پوپولیست" بود، در حالی که رهبر دوم (خامنه‌ای) یک "لیبرال" است. هرچند، این تصور کاملاً اشتباه است. خمینی و خامنه‌ای هر دو طرفداران سرسخت *انفال* بودند و این هیچ ربطی به "دولت‌گرایی" و "لیبرالیسم" نداشت، اما آن دو راهبردهای سیاسی متفاوتی را برای تقویت اقتصاد اسلامی اتخاذ کردند. در فاز اول *انفال*، راهبرد سیاسی خمینی عبارت بود از تقلیل *انفال* نوپا تحت عنوان معروف خیریه اسلامی یا گفتمان مسلط آن زمان، یعنی سیاست "دولت‌گرا-پوپولیستی"<sup>۳</sup> برای اغواء اپوزیسیون رادیکال و چپ. در سال ۲۰۰۶، خامنه‌ای نیازی به آویزان شدن به این گفتمان دولت‌گرا نداشت، زیرا دولت بدهی‌های کلانی انباشته کرده و بانک‌های دولتی تجاری، تقریباً ورشکسته شده بودند. برنامه‌ی

<sup>۱</sup> رجوع کنید به فصل ۵، بخش ۶ درباره‌ی اصل ۴۴ و اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.  
<sup>۲</sup> برخی از اقتصاددانان، دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان ایرانی اصطلاح "نئولیبرال" را ترجیح می‌دهند.

<sup>۳</sup> این اصطلاح اغلب توسط بسیاری از اقتصاددانان رادیکال و چپ استفاده می‌شد که طی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۹ سمپاتی شدیدی با گرایش‌های "توده‌ای ضدامپریالیستی" و به اصطلاح مساوات‌طلبانه‌ی جمهوری اسلامی ایران داشتند.

"خصوصی‌سازی" تا حدی به عنوان لغو بدهی‌ها و راه‌حلی برای مهار بدهی‌های دولت از طریق فروش بنگاه‌های دولتی ورشکسته به سایر بخش‌های غیردولتی ارائه شد. حال، در این وضعیت تازه، *انفال* با بخش خصوصی تلفیق شده بود.

همه‌ی تحلیلگران اقتصادی و سیاسی برنامه‌ی موسوم به "خصوصی‌سازی" بدون استثنا به نتیجه‌ای بسیار مشابه رسیده‌اند: برنده‌ی بزرگ "خصوصی‌سازی" بخش خصوصی نبود، بلکه "بخش عمومی غیردولتی" بود (در کنار دیگر مراجع فراوان، رجوع کنید به: (Harris, 2013; Maloney, 2015; Nili & Associates, 2015)). شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی به نمایندگی از جناح‌های مختلف سیاسی جمهوری اسلامی ایران نیز این نکته را تکرار کردند. به عنوان مثال، هاشمی رفسنجانی (۲۰۰۸) از دولت احمدی‌نژاد به دلیل عدم اعمال اصل ۴۴ برای جذب دارایی‌های خصوصی ایرانی برای سرمایه‌گذاری در ایران به جای دبی، انتقاد کرد. علی اکبر ناطق‌نوری (۲۰۰۸)، روحانی محافظه‌کار شاخص که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷ با خاتمی رقابت کرد نیز مدعی شد که دارایی‌ها از "دولت باز به دولتی در سایه" منتقل شده است (Darein, August 31, 2008, Worldnews). در همین راستا، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، فرآیند خصوصی‌سازی را "گذار از اقتصاد دولتی به شبه‌دولتی" نامید (Mousavi Nik, November 2009).

اگرچه "بخش عمومی غیردولتی" عبارت مبهمی است که نیاز به بررسی بیشتر دارد، اما درست است که هلدینگ‌های غول‌پیکر متعلق به *انفال*، سپاه، بسیج و سایر بنیادهای مذهبی و نظامی، ذی‌نفعان اصلی فرمان به اصطلاح خصوصی‌سازی بودند. چندین گزارش از دو مرجع رسمی این واقعیت را تایید کرد که خصوصی‌سازی برای افزایش سهم بخش خصوصی در اقتصاد نبود. اولین مورد "کمسیون ویژه مجلس برای نظارت بر اجرای اصل ۴۴" بود که در اواخر سال ۲۰۱۰ چهار گزارش در مورد نتایج خصوصی‌سازی طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۶ منتشر کرد. بر اساس گزارش‌های آن، تنها ۱۳/۵ درصد از املاک دولتی به بخش خصوصی واگذار شده است.<sup>۴</sup> دومین مرجع "سازمان بازرسی قوه قضائیه" بود که در سال ۱۳۹۱ نیز گزارشی درباره‌ی همین موضوع منتشر کرد و اعلام کرد که بخش خصوصی تنها صاحب ۵ درصد از کل اموال دولتی بود (Nili & Associates, 2015, p. 5).

به رغم ارقام متناقض، هر دو مرجع در یک نکته اتفاق نظر داشتند: سهم بخش خصوصی از روند خصوصی‌سازی کاملاً حاشیه‌ای بود. بسیاری از اقتصاددانان این نتیجه را به عدم وجود تدارکات و شرایط مادی لازم برای بهره‌وری سرمایه‌ی خصوصی از فرمان خصوصی‌سازی نسبت دادند. «در شرایط فعلی، بخش خصوصی داخلی آنقدر استعداد ندارد که بتواند بخش عظیمی از اقتصاد ایران را از طریق خصوصی‌سازی اداره کند... دولت باید راه را برای سرمایه‌گذاری خارجی هموار کند و به فکر سرمایه‌گذاری ایرانیان خارج از کشور باشد» (Seyasat-e Ruz, cited by Maloney, 2015, p. 336).

<sup>۴</sup> «بخش خصوصی به بخشی متشکل از کلبه شرکت‌ها و انجمن‌هایی اطلاق می‌شود که ۸۰ درصد سهام آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق اشخاص حقوقی به اشخاص حقیقی تعلق دارد» (Najafi, Khah, 2016, p. 123).

اما این توصیه‌ها با توجه به ناکامی‌های مکرر دولت‌های پس از جنگ در جذب سرمایه‌گذاران استراتژیک خارجی و مهاجران ایرانی برای سرمایه گذاری در ایران، ساده‌لوحی محض بود. مسأله‌ی قابل بررسی واقعی این بود که آیا شرایط مادی برای توسعه‌ی یک بخش خصوصی مستقل می‌تواند با حضور نهادهای موازی (ولایی) فراهم شود.

بررسی موج‌های اولیه خصوصی سازی می‌تواند از تنش‌ها و تضادهای فرآیند خصوصی سازی که منجر به واگذاری اموال دولتی به *انفال* و سایر نهادهای حاکمیتی اسلامی شد، رونمایی کند. در حالی که *انفال* در مراحل اولیه‌ی خود به نام "دولت‌گرایی" پیشروی کرد، از طریق فرآیند "خصوصی سازی" به بلوغ و جایگاه برتر خود در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران رسید. فرمان خامنه‌ای، در راستای اسلامی سازی افزون‌تر اقتصاد ایران بود تا لیبرالیزه سازی اقتصاد. این در یک انقلاب اقتصادی اسلامی به اوج خود رسید که می‌توان آن را مرحله‌ی سوم *انفال* توصیف کرد.

در نتیجه، در این فصل ابتدا به بررسی کمپین‌های خصوصی سازی قبلی، ناکامی‌ها و سهم آنها در واگذاری دارایی‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی در دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی می‌پردازیم. سپس به اهداف، فرآیند و نتیجه‌ی فرمان "خصوصی سازی" خامنه‌ای، با در نظر گرفتن تجربیات تاریخی خصوصی سازی در سراسر جهان از سال ۱۹۷۹، خواهیم پرداخت. با شناسایی "بخش عمومی غیردولتی" به عنوان ذی‌نفع اصلی "خصوصی سازی"، تعاریف مغلوط درباره‌ی این بخش را در فقه جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی دقیق قرار می‌دهیم تا سهم بزرگ *انفال* و سپاه در طعمه کردن دارایی‌های دولتی را آشکار کنیم. در نهایت نشان داده خواهد شد که چگونه تسلط سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در مقایسه با هماهنگی ویرانگر، منجر به کاهش نقش هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی شده است.

## ۷-۲ پیش‌زمینه خصوصی سازی در دوران رفسنجانی و

### خاتمی

در ابتدا برنامه‌های خصوصی سازی پس از جنگ طی "برنامه تعدیل" و "برنامه تثبیت" آغاز شد. این برنامه‌ها توسط علی اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۹۹۷-۱۹۸۹) در دو دوره ریاست جمهوری به عنوان برنامه‌های پنج ساله‌ی اول و دوم معرفی شد. این دو برنامه حاوی سیاست "خصوصی سازی" بودند.

تا آنجا که به قانون گذاری و تبلیغات مربوط می‌شود، خصوصی سازی یکی از اهداف برنامه پنج ساله اول (۱۹۹۴-۱۹۸۹) بود و در ابتدا خوش‌بینی‌های زیادی در مورد رشد یک بخش واقعاً خصوصی وجود داشت. هدف رفسنجانی، با الهام از اصلاحات اقتصادی چین، اصلاح اقتصاد در دوره‌ی بازسازی برای تقویت نظام سیاسی اسلامی بود. بحث خصوصی سازی در شورای اقتصاد مطرح شد و در نهایت به اساسنامه‌ای منتهی شد که طبق آن باید خصوصی سازی اجرا می‌شد. در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ با

فروختن ۴۰۰ شرکت از ۳۰۰۰ شرکت دولتی (SOEs) شروع شد (Maloney, 2015, p. 205). بسیاری از شرکت‌های بزرگ دولتی به دلیل محدودیت‌های قانون اساسی از خصوصی‌سازی حذف شدند. این طرح خصوصی‌سازی شور و شوق زیادی برانگیخت. عملگرایان و بازرگانان سنتی بازاری محافظه‌کار علیه گرایش دولت‌گرا به نمایندگی موسوی نخست‌وزیر سابق متحد شدند.

سیاست خصوصی‌سازی با اقدامات دیگری مانند تسهیل اصل ۸۱<sup>۵</sup> قانون اساسی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، اخذ وام‌های کوتاه مدت خارجی و دعوت از ایرانیان خارج از کشور برای سرمایه‌گذاری در ایران حمایت شد. بر این اساس، وزارت دارایی در سال ۱۹۹۲ اقدامات جدیدی را برای خرید خارجی کل مالکیت شرکت‌های ایرانی توسط شرکت‌های خارجی و ارائه غرامت در برابر ملی شدن‌ها و حمایت از بازگرداندن سرمایه اعلام کرد.<sup>۶</sup> دوره اول خصوصی‌سازی، ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴، به موجب مجوز برنامه اول توسعه با مجموع فروش دارایی‌های عمومی به ارزش ۱/۷ هزار میلیارد ریال انجام شد (Amuzegar, 2007, p. 62).

بدیهی است مجلس قانونی را تصویب کرد که به دولت اجازه داد تا بنگاه‌های دولتی را به طرق مختلف بفروشد. قانون سه وسیله برای واگذاری دارایی‌های دولتی پیشنهاد می‌کرد: بازار سهام، مزایده و مذاکرات (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 222). از آنجایی که بورس اوراق بهادار تهران حتی ناکارآمدتر و کم‌تر توسعه‌یافته بود، فرمول‌هایی برای تعیین ارزش سهام شرکت‌ها به منظور تعیین ارزش واقعی آنها قبل از واگذاری گنجانده شد. از آنجایی که فرآیند حسابرسی شرکت‌های دولتی غیرقابل اعتماد بود و بسیاری از این شرکت‌های دولتی زیان‌آور بودند، تصمیم بر این شد که در کنار بورس اوراق بهادار اصلی، بورس اوراق بهادار فرعی راه‌اندازی شود که محدودیت ورود کم‌تری داشت. اما این ایده هرگز محقق نشد.

روش حراج نیز روی کاغذ باقی ماند و تنها روش سوم مبتنی بر مذاکره به طور گسترده پذیرفته شد. از آنجایی که فرآیند واگذاری یا خصوصی‌سازی انتخابی و به صلاح‌دید صاحبان قدرت بود، خانواده رفسنجانی و نزدیکانش سهم اصلی مرحله اول خصوصی‌سازی را تصاحب کردند. اما این امر منجر به محکومیت گسترده‌ی شخص رفسنجانی و هم‌چنین کابینه وی شد. مسعود روغنی زنجانی ضمن دفاع از رفسنجانی در قبال این اتهامات و نحوه اجرای اقدامات خصوصی‌سازی می‌گوید:

«این تصور وجود داشت که عده‌ای کشور را غارت و چپاول می‌کنند و این افراد امور شخصی و خصوصی خود را وارد پروسه خصوصی‌سازی کرده‌اند. قرار بود خصوصی‌سازی با سرعت بسیار بالایی پیش برود، اما این مساله اجتماعی مانع از پیشرفت

<sup>۵</sup> اصل ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «دادن امتیاز تشکیل شرکتها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.» (مترجم) <https://davoudabadi.ir/page/0689745/>.

<sup>۶</sup> New York Times, 1992, "Iran allows foreigners to buy its companies," June 29, section D, p.4, <https://www.nytimes.com/1992/06/29/business/iran-allows-foreigners-to-buy-its-companies.html>

آن شد. بلافاصله پس از موج اعتراضات اجتماعی و گلایه‌ها از اجرای طرح تعدیل اقتصادی، راست سنتی با ارائه‌ی طرحی گسترده برای فروش کوپنی کارخانه‌ها و واحدهای دولتی واکنش نشان داد. مهندس علی نقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی معمار و مجری این طرح بود. ... محافظه‌کاران و جناح راست علی‌رغم داشتن منافع در روند خصوصی سازی، شروع به انتقاد از دولت کردند. آنها می‌خواستند از این وضعیت سوء استفاده سیاسی کنند و آقای هاشمی (رفسنجانی) را تضعیف کنند و گرنه از خصوصی سازی بیشترین سود را می‌بردند (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 232).

خصوصی سازی توده‌ای یا کوپنی که پیشنهاد رئیس اتاق بازرگانی و یکی از رهبران متنفذ *مؤتلفه* آقای خاموشی بود، در مرحله‌ی بعد در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد تحت عنوان "سهام عدالت" پیگیری شد.<sup>۷</sup> اما در زمستان ۱۹۹۲، روند خصوصی سازی به دلیل گزارش‌های گسترده مبنی بر فساد فاحش، رفیق بازی و واگذاری بدون مزایده‌ی بنگاه‌های دولتی پول‌ساز به گروه‌های منتخب با قیمت‌های پایین‌تری از قیمت بازار، متوقف شد. "حکمی جدید از سوی وزارتخانه با ضمانت‌های اضافه شده علیه سوء استفاده‌ها نیز «به همان اندازه نقصان داشت. مجلس در اواسط تابستان ۱۹۹۴ به تمام تلاش‌های خصوصی سازی پایان داد تا تخلفات قبلی اصلاح شود» (Amuzgar, 2007, p. 62).

حمایت تجار محافظه‌کار بازار از دولت هاشمی رفسنجانی در تابستان ۹۲ و بلافاصله پس از افتتاح مجلس چهارم کاهش یافت. اعتراض ناطق نوری به پیشنهاد دولت برای تفسیر مجدد اصل ۸۱ در خرداد ۹۲ نشانه‌ی روشنی بود. وی از دولت برای پی‌توجهی به اولویت منافع داخلی با رعایت "حفظ مبانی و ارزش‌های اسلامی" انتقاد کرد. جناح سنتی محافظه‌کار از روند خصوصی سازی و لیبرالیزه سازی کاملاً ناراضی بود، زیرا منافعش توسط دولت رفسنجانی تامین نمی‌شد. این تنش به ویژه زمانی تشدید شد "که بانک مرکزی ریال را در مارس ۱۹۹۳ شناور کرد، و برای جامعه‌ی تجار ایران، تامین سودهای کلانی که تحت سیستم نرخ ارز چندگانه‌ی پیشین از آن برخوردار بودند را بسیار دشوارتر کرد" (Pesaran, 2005, p. 86).

نکته‌ی پسران، با ملاحظاتی، معتبر است. این "جامعه تجار ایران" نبود که از نرخ‌های چندگانه ارز طی سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۹ بهره‌مند شد. همان‌طور که کشاورزبان (Keshavarzian, 2007, p. 273) به طور متقاعدکننده‌ای استدلال کرد، جمهوری اسلامی ایران بین بازاریان انقلابی یا "متعهد" و بازاریانی که ظاهراً این طور نبودند تفاوت قائل شد و تنها بازاریان "متعهد" به منابع تحت کنترل دولت دسترسی پیدا کردند. در حالی که بازاریان در دوران رژیم شاه گروهی نسبتاً منسجم و مستقل از دولت را تشکیل می‌دادند، اما به دلیل حمایت‌های پدرسالارانه (patronage)، همبستگی داخلی و هویت گروهی خود را در جمهوری اسلامی ایران از دست دادند. بازرگانان بازار از یک دکتین مرکانتیلیست (mercantilist) حمایت می‌کردند که به تجارت، بازرگانی و مالکیت خصوصی، با حضور دولتی "دیده بان" تاکید می‌کرد. به طرز متناقضی، برجسته‌ترین نمایندگان بازار که قرار بود طرفدار سرسخت "نرخ ارز بازار آزاد" باشند، به دلیل داشتن

<sup>۷</sup> درباره‌ی "سهام عدالت" رجوع کنید به بخش بعدی.



روابط ممتاز با خمینی، که به آنها اجازه می‌داد از انحصار دولتی برای ثروتمند شدن بهره‌مند شوند، با آن مخالفت کردند.

دوره ۱۹۷۹-۱۹۹۰ در اقتصاد ایران، برای کشف گسترش نوعی **بازار وابسته به دولت** از اهمیت کلیدی برخوردار است. بررسی دقیق این دوره نشان می‌دهد که مدت‌ها قبل از جنگ هشت ساله که خزانه دولت را خالی کرد و حاکمان اسلامی را مجبور به استقراض از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کرد، **انحصار دولتی بازار خصوصی را میسر کرد**. برای درک بهتر این موضوع، نگاهی دقیق‌تر به آن سال‌ها و به ویژه تصویب قانون ملی شدن تجارت خارجی در سال ۱۳۵۸ بیندازیم.

با تصویب این قانون، وزارت بازرگانی فهرستی از تمام کالاهای تجارت بین‌المللی تهیه کرد. بر این اساس، مراکز تهیه و توزیع ایجاد شد که موظف بودند تمامی این کالاها را در ده دسته‌ی وارداتی طبقه بندی کنند. تهیه و توزیع فرآورده‌های شیمیایی، محصولات آهن و فولاد، فلزات، ماشین آلات، مواد غذایی و کشاورزی و نظارت بر هر یک، به وزارت مربوطه محول شد. "مراکز تهیه و توزیع کالا" دارای هیات مدیره‌ای بود که ترکیبی از کارشناسان بخش خصوصی و افراد به اصطلاح انقلابی بود. این مراکز تا سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۲ فعال بودند، یعنی تا ابتدای ریاست جمهوری آقای رفسنجانی و تهیه‌ی اولین برنامه‌ی پنج ساله جمهوری اسلامی ایران. طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰، کل تجارت خارجی کشور توسط این مراکز انجام می‌شد و یکی از منابع فساد و رانت‌خواری شد.

شایان ذکر است که با روی کار آمدن دولت آقای موسوی (۱۳۶۰-۱۳۶۸)، وزارت بازرگانی مدتی در اختیار آقایان آل اسحاق<sup>۸</sup> و عسگراولادی بود که ارتباط نزدیک‌شان با بازار تهران، برای همه شناخته شده بود. به گفته‌ی عزت‌الله سبحانی، آقایان آل اسحاق و عسگراولادی «حامیان مؤتلفه» و کسبه بازار را در مراکز تولید و توزیع قرار دادند و آنها نیز نظریات خاص خود را داشتند که دولت وظیفه دارد خادم باشد و نباید سودآوری کند. بنابراین با ارز دولتی (با نرخ‌های رسمی بسیار کم‌تر از بازار) کالا وارد می‌کردند، یکی دو تومان اضافه می‌کردند و سپس به بازار و تجار عرضه می‌کردند. بازرگانان سپس این کالاها را به قیمت بازار فروختند و اختلاف فاحش بین نرخ ارز دولتی و بازار را به جیب زدند. در میان فروشندگان پوشاک، لوازم التحریر و ... موارد متعددی را شاهد بوده‌ایم که محصولات خود را با نرخ ارز دولتی هفت تومان-به-دولار می‌خریدند و سپس به قیمت شانزده، هجده، بیست و یا بیست و هفت تومان-به-دولار به فروش می‌رساندند، زیرا قیمت دلار به شدت در حال افزایش بود. بدین گونه بود که رانت‌ها جمع‌آوری می‌شد» (Ahmadi-Amooei, 2004, p. 23-4).

<sup>۸</sup> در پی درگذشت حبیب‌الله عسگراولادی به عنوان عضو شورای مرکزی کمیته امداد امام خمینی، سیدعلی خامنه‌ای یحیی آل اسحاق را در شورای مرکزی این نهاد منصوب کرد. آل اسحاق فعالیت در معاونت برنامه‌ریزی و عضویت در هیئت مدیره مجتمع اقتصادی کمیته امداد امام خمینی، دیگر نهادهای *انفال*، چون هیات امنای بنیاد مستضعفان، و نیز هیات مدیره‌ی سازمان اقتصاد اسلامی ایران را در کارنامه خود دارد. (مترجم)

به این ترتیب، همان افرادی که مخالف سرسخت مداخله‌ی دولت در اقتصاد بودند بیشترین سود را از انحصارات دولتی در بازار کسب کردند. *مؤتلفه و انجمن حجتیه* پیشگامان جریانی بودند که در طول حیات جمهوری اسلامی در رابطه‌ی میان دولت و بازار رواج یافت: ظهور بازارهای جدید و گسترش آنها در کنار و به موازات انحصارات و مقررات دولتی. این توضیح می‌دهد که چرا این حامیان "بازار آزاد" نیز مخالف حذف نظام چند نرخ ارز توسط رفسنجانی بودند. البته همه‌ی بازاریان اگر جزو گروه ممتاز نزدیک به حاکمان اسلامی نبودند، نمی‌توانستند از نرخ ارز چندگانه بهره‌برداری کنند.

واضح است که *بخش خصوصی، به لطف غلبه‌ی انحصارات دولتی بر تجارت و صنعت، که ویژگی منحصر به فرد اقتصاد بازار ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران است، رونق پیدا کرد.* در حالی که در بسیاری از شرکت‌های استعماری کشورهای غربی، و هم‌چنین کشورهایی با درآمد کم و متوسط در سراسر جهان، انحصارات دولتی- خصوصی باعث ایجاد بخش خصوصی پررونق شد، بخش دولتی در تجارت و صنعت تسلط غالب را نداشت. چنین ویژگی‌های خاص اقتصاد بازار را نمی‌توان در بسیاری از اقتصادهایی یافت که در آن بخش دولتی شکل غالب روابط مالکیت است (Vahabi & Mohajer, 2021).

در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، بخش خصوصی به هیچ وجه غایب نیست؛ بسیار هم زنده است. با این حال، بخش خصوصی اساساً به عنوان یک عامل، واسطه، دلال، یا یک پیمانکار فرعی برای آن نهادهای حاکمیتی اسلامی (که اغلب "شبه‌دولتی" نامیده می‌شوند) عمل می‌کند که فراقانونی‌اند و با انحصارات و رانت‌های دولتی ارتباط دارند. این را می‌توان بخش خصوصی وابسته نامید. از منظر سیاسی، این نشان می‌دهد که چرا تفکیک جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی به "چپ" و "راست" بی معنی است. کسانی که در جناح "چپ" هستند، طرفدار اقتصادی دولت‌گرایند و همسو با طرفدار جناح "راست" هستند که حامیان آن جناح از بخش خصوصی‌اند که با نهادهای حاکمیتی اسلامی که از انحصارات دولتی سود می‌برند، پیوند دارند.

طرح خصوصی‌سازی رفسنجانی در سال ۹۳ به دلیل افزایش مخالفت‌های سیاسی در مجلس چهارم و شرایط بحرانی اقتصادی به پایان رسید. درآمد نفتی کشور کاهش یافت، قیمت‌های داخلی افزایش یافت، ارزش ریال بیشتر نزول کرد و بانک مرکزی برای پرداخت وام‌های کوتاه مدت خود تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفت. همان‌طور که جدول ۱-۷ نشان می‌دهد، تا پایان سال ۱۹۹۳، کل بدهی خارجی به بیش از ۲۳ میلیارد دلار آمریکا رسیده بود و گفته می‌شد که سطح وابستگی به ورود سرمایه‌ی کوتاه‌مدت به‌ویژه بی‌سابقه بود (Pesaran, 2000, p. 87).

جدول ۱-۷: بدهی خارجی، ۱۹۹۳-۱۹۸۹، به میلیارد دلار، قیمت‌های ثابت ۲۰۰۴

سال	کل بدهی خارجی	بدهی کوتاه مدت	نسبت بدهی کوتاه مدت به کل بدهی خارجی (%)
۱۹۸۹	۴/۳	۲/۱	۴۹
۱۹۹۰	۶/۲	۴/۷	۷۶
۱۹۹۱	۱۰/۹	۷	۶۴
۱۹۹۲	۱۶	۱۱/۹	۷۴
۱۹۹۳	۲۳	۱۷/۶	۷۷

منبع: صندوق بین‌المللی پول (آوریل ۲۰۱۰)

بحران بدهی در سال ۱۹۹۳ نقطه عطفی در طرح خصوصی‌سازی رفسنجانی بود (Ahmadi-Amooei, 2004, pp. 210-213). در حالی که رهبر معظم در اسفند ۹۳ از نامزدی وی برای دومین دوره ریاست جمهوری حمایت کرد، بر اهمیت "عدالت اجتماعی" تاکید کرد و انتقادات هر دو جناح دولت گرا و مرکانتیلیست (mercantilist) دولت را، که بر اساس آن بحران بدهی و نرخ تورم بالا هر دو نتیجه‌ی سیاست لیبرالیزه‌سازی (liberalization) بود، منعکس کرد.

درگیری میان عمل‌گرایان و محافظه‌کاران سنتی بر سر غارت و تصرف اموال دولتی به نام خصوصی‌سازی در نهایت به مداخله‌ی رهبر معظم و راه حلی فراتر از اردوگاه‌های سیاسی برای حفظ منافع کل نظام انجامید. این راه حل، واگذاری اموال دولتی به نهادهای اقتصادی حاکمیت اسلامی، مجموعه‌ای از نهادها (بنیادها و مؤسسات) وابسته به *انفال* و سپاه پاسداران بود. اولویت البته با "انقلابیون" و نهادهای "طرفدار مستضعفان" بود (Adeli, 2004, pp. 474-75).

در نتیجه، مرحله‌ی دوم خصوصی‌سازی در دوره رفسنجانی (۱۹۹۵-۱۹۹۷) بر اساس قانون ویژه مجلس و دستور برنامه دوم با «محدود کردن واگذاری دارایی‌های عمومی به مبلغ ۱/۸ تریلیون ریال - فقط به کارگران و جانبازان با شرایط ویژه و مطلوب» انجام شد. در دوره سوم، (۱۹۹۸-۱۹۹۹) حدود ۳/۱ تریلیون ریال بر اساس قوانین سالانه بودجه و همچنین مجوزهای قانونی برنامه دوم، دست به دست شد (Amuzegar, 2007, p. 62).

شکست موج اول خصوصی‌سازی در دوره رفسنجانی (۱۹۹۰-۱۹۹۳) به وضوح نشان داد که خصوصی‌سازی برای تقویت بخش خصوصی مستقل از نهادهای اقتصادی حاکمیت اسلامی نیست. قانون خصوصی‌سازی مجلس چهارم مبنای فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ قرار گرفت.

خاتمی بر خلاف رفسنجانی اولویت را به "اصلاحات سیاسی" داد تا "اصلاحات اقتصادی". با این وجود، سیاست خصوصی‌سازی در برنامه‌ی پنج ساله سوم به ویژه در بخش‌های انرژی، آب، برق و بانکی دنبال شد. خاتمی مانند رفسنجانی تلاش کرد تا با ترویج سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌ی ایرانیان در خارج، بخش خصوصی مستقل از قدرت حاکمیت اسلامی را تقویت کند. با توجه به کاهش قیمت بشکه‌ی نفت به زیر ۱۰ دلار در اواخر سال ۱۹۹۸ و به دنبال آن خشکسالی تاریخی در ایران، و فشار "بحران

بدهی" که از زمان رفسنجانی ادامه داشت، خاتمی "طرح تعدیل اقتصاد" را آغاز کرد. در راستای ارزیابی انتقادی رهبر معظم انقلاب از سیاست لیبرالیزه سازی رفسنجانی، خاتمی "عدالت اجتماعی" را در اولویت قرار داد اما سرمایه گذاری خارجی را نیز پذیرا شد. علاوه بر این، پس از پیروزی اصلاح طلبان در مجلس ششم، بسیاری از ایرانیانی که در سال های وحشیانه ی جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۹۸۰ مهاجرت کرده یا به صورت قاچاق از مرزها خارج شده بودند، به فکر بازگشت به کشور، حداقل برای مدت کوتاهی افتادند. این منجر به «حرکت افراد و سرمایه شد که از زمان انتخابات ۱۹۹۷ به صورتی قارچ گونه رشد کرد» (Maloney, 2015, p. 305).

دولت خاتمی فعالانه از بانک های خصوصی حمایت کرد و چند قرارداد با شرکت های خارجی از جمله دو قرارداد، که پیش از این اشاره شد، با شرکت های ترکیه ای TAV و Turkcell انعقاد کرد.<sup>۹</sup> ما عاقبت این خصوصی سازی های جزئی را در فصل پیشین بحث کرده ایم، به ویژه بحران صندوق های قرض الحسنه اسلامی، ظهور بانک های اسلامی و دخالت سپاه در بستن فرودگاه امام خمینی. در واقع، ظهور سپاه و مداخله ی فعال آن در اقتصاد و همچنین تشدید سرکوب داخلی، سلسله ترورهای سیاسی رهبران سیاسی، روزنامه نگاران و روشنفکران، شور و شوق اولیه را برای معکوس کردن روند فرار نیروی کار و سرمایه از میان برد.

بنابراین خصوصی سازی در دوران رفسنجانی و خاتمی به تقویت بخش خصوصی مستقل و هماهنگی بازاریبند کمک نکرد، بلکه بر وزن و اقتدار نهادهای اقتصادی به اصطلاح شبه دولتی یا حاکمیت اسلامی افزود. علاوه بر این، همان طور که جدول ۷-۲ نشان می دهد، کل انتقال اموال از بخش های دولتی به غیردولتی (عمدتاً "بخش شبه دولتی") در دوران هاشمی رفسنجانی و خاتمی تنها ۱۱ درصد از کل خصوصی سازی ها بوده است. عمده ی خصوصی سازی، در دوره ی ریاست جمهوری احمدی نژاد یا مرحله ی سوم *انفال* انجام شد.

جدول ۷-۲: انتقال اموال از بخش دولتی به بخش های غیردولتی

رئیس جمهور	دوره ی ریاست جمهوری	درصد انتقال دارایی
هاشمی رفسنجانی	۳ اوت ۱۹۸۹ تا ۲ اوت ۱۹۹۷	۶/۹٪
محمد خاتمی	۲ اوت ۱۹۹۷ تا ۳ اوت ۲۰۰۵	۴/۱٪
محمود احمدی نژاد	۳ اوت ۲۰۰۵ تا ۳ اوت ۲۰۱۳	۸۹٪

منبع: Harris (2013, p. 57)

به عبارت دیگر، فرمان خصوصی سازی در سال ۲۰۰۶ به عنوان بخشی از انقلاب اقتصادی اسلامی برای تقویت *انفال* و منافع سپاه صادر شد؛ توسعه ی بخش خصوصی ممتاز و وابسته، مطیع نیازهای بخش به اصطلاح غیردولتی شد.

<sup>۹</sup> رجوع کنید به فصل ۶.

## ۷-۳ فرمان خصوصی سازی خامنه‌ای: اهداف،

### فرآیند و نتایج

ادبیات گسترده‌ای درباره‌ی خصوصی سازی وجود دارد که از دو تجربه‌ی متفاوت تاریخی الهام گرفته است. اولین مورد مربوط به خصوصی سازی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری از زمان اصلاحات مارگرت تچر (Margaret Thatcher)، سیاستمدار لیبرال-محافظه کار در سال ۱۹۷۹ است که با اجماع واشنگتن به اوج خود رسید. برنامه‌ی آن را می‌توان در آنچه به عنوان "تثلیث مقدس" شناخته می‌شود خلاصه کرد: خصوصی سازی، لیبرالیزه سازی (liberalization) و تثبیت. تجربه‌ی دوم مربوط به گذار پساسوسیالیستی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ است (Megginson & Netter, 2001).

باید به تفاوت‌های عمده میان این دو مورد توجه کرد، از جمله ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادی‌ای که در آن فرآیند خصوصی سازی آغاز شد. در اولی، بازاری تمام عیار شامل نه تنها محصول و نیروی کار، بلکه بازار سرمایه و بورس اوراق بهادار در سطح جهانی وجود داشت. علاوه بر این، شرایط اجتماعی-اقتصادی توسعه یافته برای فعالیت‌های کارآفرینی، طبقه‌ای بورژوا با سنت‌های سیاسی و فرهنگی غنی تاریخی، و همه‌ی الزامات نهادی برای تقدم مالکیت بر حاکمیت، با یکدیگر توأماً متحد شدند. بنابراین، امکان استفاده از روش‌های استاندارد خصوصی سازی شرکت‌های دولتی بزرگ، یعنی فروش مستقیم دارایی‌ها به سرمایه‌گذاران استراتژیک خارجی، مزایده‌ی رقابتی نقدی برای سهام شرکت‌ها، و انتشار عمومی سهام شرکت‌های سهامی جدید از طریق "عرضه اولیه عمومی" (IPO)<sup>۱۰</sup> وجود داشت.

در تجربه‌ی دوم، خصوصی سازی در ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادی کاملاً متفاوت، یعنی اقتصادهای سبک شوروی آغاز شد و دو تغییر اساسی را هدف قرار داد: (۱) تسلط بخش خصوصی به جای بخش دولتی برتر و (۲) جایگزینی هماهنگی دستوری (آمرانه) با هماهنگی بازاری بنیاد. این تغییرات اغلب با سومین تغییر بنیادین نهادی در سطح سیاسی، یعنی پایان دادن به انحصار قدرت توسط حزب کمونیست همراه بود (Konrai, 1992).

شوک درمانی و تدریج گرایی (gradualism)، دو مسیر اصلی در فرآیند خصوصی سازی بوده‌اند. اولی در بسیاری از اقتصادهای سبک شوروی سابق مانند روسیه و لهستان دنبال شد. خصوصی سازی سریع بخش دولتی و سیاست‌های تثبیت اقتصاد کلان برای کنترل تورم عظیم<sup>۱۱</sup> (mega inflation) (Dornbusch, 1991) یا

<sup>۱۰</sup> عرضه‌ی اولیه عمومی (Initial Public Offering: IPO) در اساس به این معنا است که مالکیت یک شرکت در حال گذار از مالکیت خصوصی به عمومی است. (مترجم)

<sup>۱۱</sup> این عبارت (mega inflation) توسط دامبوش (Dornbusch, 1991, p. 177) در مورد تورم‌های بالا که بیش از ۱٪ ماهانه (۴۳۵٪ سالانه) در طول چند ماه است، ابداع شده است. اکثر کشورهای پساسوسیالیستی "تورم عظیم" را تجربه کردند.

گاهی اوقات ابر-تورم<sup>۱۲</sup> (hyperinflation) اتخاذ شد، اما این سیاست‌ها نتوانستند از "رکود متحول‌کننده" (transformative recession) اجتناب کنند (Kornai, 1994). در آغاز گذار پساسوسیالیستی، به طور گسترده‌ای باور بر این بود که "تثلیث مقدس" برای ایجاد بازاری کارآمد کافی است. کورنای قاطعانه استدلال کرد که به همان اندازه، سخت‌تر کردن "انضباط شل بودجه‌ی"<sup>۱۳</sup> شرکت‌های دولتی مهم است. به عقیده‌ی او، "توسعه ارگانیک" اقتصاد بازار خصوصی به جای "تثلیث مقدس" به یک "مربع جادویی" نیاز دارد: "روابط علی‌نزدیکی بین توسعه‌ی سالم بخش خصوصی، سفت شدن انضباط بودجه، بازسازی قدرتمندانه‌ی تولید، و در نتیجه‌ی نهایی، رشد بهره‌وری نیروی کار وجود دارد" (Konrai, 2000, p. 10). این ارزیابی شکاکانه‌ی او را از شوک درمانی توضیح می‌دهد.

در غیاب بازار سرمایه‌ی تمام عیار و فقدان مقدار قابل توجهی پس‌انداز خصوصی، چندین طرح "غیراستاندارد" خصوصی سازی اتخاذ شد (Andreff, 2017) که مبتنی بر ائتلاف میان الیگارشی‌های قدرتمند اقتصادی و سیاسی، مذاکره بین ذی‌نفعان مختلف، و دعوت از سرمایه خارجی برای سرمایه گذاری بود. مهم‌ترین الگوها چنین بوده‌اند: (۱) فروش دارایی از بالا به پایین یا سرمایه‌داری از بالا: خصوصی سازی از طریق بورژوازی بوروکرات‌های حزبی-دولتی (Nomenclature) سابق، از جمله اعضای حزب کمونیست (apparatchiks) سابق، معروف به «سرمایه‌داری کرملین»؛ (۲) خصوصی سازی داخلی که به عنوان "خرید سهام مدیریت-کارکنان"<sup>۱۴</sup> شناخته می‌شود: انتقال حقوق مالکیت به مدیران (Nachalniki) سابق شرکت‌های سوسیالیستی و کارکنان آنها با قیمت‌های دفتری<sup>۱۵</sup> و پایین‌تر از قیمت‌های بازار؛ (۳) خصوصی سازی توده‌ای یا "کوبینی": مفهوم "توده‌ای" به فرصت جهانشمول و یکسان برای شهروندان برای دستیابی به اموال واگذار شده توسط دولت اشاره دارد، اما به این معنا نیست که تمام یا اکثر دارایی‌های دولتی درگیر برنامه‌ی خصوصی سازی توده‌ای خواهند شد. این بر پایه‌ی یک دیدگاه پوپولیستی برای ایجاد "سرمایه داری مردمی" بود؛ (۴) خصوصی سازی

<sup>۱۲</sup> کی‌گن (Cagan, 1991, p. 177) "ابر-تورم" (hyperinflation) را به عنوان نرخ تورم ماهانه ۵۰٪ تعریف کرد. طبق گفته‌ی هنک و کروگر (Hanke & Kruger, 2013) موج سوم ابر-تورم در چند کشور اروپای مرکزی و شرقی در دوران گذار پساسوسیالیستی و به‌ویژه در بسیاری از جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی اتحاد جماهیر شوروی سابق رخ داد (رجوع کنید به Vahabi, 2020).

<sup>۱۳</sup> عبارت "انضباط شل بودجه" توسط یانوش کورنای (Kornai, 1979) برای توصیف رفتار مدیران شرکت‌های سبک شوروی ابداع شد که می‌توانستند بیش از درآمد خود خرج کنند و منتظر کمک‌های بعدی توسط دولت سوسیالیستی پدرسالار باشند. در مقابل، او استدلال کرد که به‌طور کلی، یک شرکت سرمایه داری در معرض انضباط سفت بودجه قرار دارد، زیرا در صورت ورشکستگی، به‌طور سیستماتیک نجات نخواهد یافت (برای تحلیل رشته‌های مختلف در ادبیات اقتصادی در مورد محدودیت شل بودجه رجوع کنید به Vahabi, 2001, 2014a, 2014b).

<sup>۱۴</sup> عبارت Management-Employee BuyOuts (MEBO) همان "خصوصی سازی داخلی" است که در متن آمده است. (مترجم)

<sup>۱۵</sup> ارزش دفتری (book value) شرکت یا کسر کل بدهی‌ها از کل دارایی‌ها محاسبه می‌شود. این معیاری است برای آن چه پس از بستن شرکت به صاحبان سهام شرکت تعلق می‌گیرد، یا این که چقدر پس از پرداخت تمام تعهدات مالی باقی می‌ماند. ارزش بازار یک شرکت با ضرب قیمت فعلی سهام در تعداد کل سهام موجود محاسبه می‌شود. این معیار ارزش درک شده‌ی یک شرکت است و بر اساس برداشت سرمایه‌گذاران از چشم انداز رشد آتی شرکت، مالکیت فکری و سایر دارایی‌های نامشهود است. (مترجم)

خارجی: غالباً فروش املاک دولتی به سرمایه‌ی خارجی به ویژه سرمایه‌گذاران استراتژیک بود. (۵) استرداد: مستلزم جبران خسارت توسط دولت برای مصادره‌ی اموالی بود که در اقتصادهای سبک شوروی ناعادلانه تلقی می‌شد. این شامل بازگشت دارایی‌های فیزیکی (در جمهوری چک) یا گواهی‌های جبران خسارت و قابل بازخرید در قالب سهام بود (مجارستان).

دومین مسیر گذار پساسوسیالیستی شامل دگرگونی تدریجی شرایط اقتصادی-اجتماعی برای رشد روابط بازار و ظهور طبقه‌ی جدیدی از کارآفرینان در کنار بخش دولتی بود که قادر باشد بخش دولتی را با قدرت رقابتی پیشرفته‌ی خود به چالش بکشد (Konrai, 1999b). بخش دولتی برای این که بتواند با رقابت در بازار روبرو شود مجبور به تجدید ساختار شد. این مسیر به عنوان "سرمایه داری از پایین" توصیف شده است. "مکانیسم اقتصادی جدید" (NEM) مجارستان در ۱ ژانویه ۱۹۶۸، تصویری از دگرگونی تدریجی در گذشته بود، و اصلاحات اقتصادی چین از سال ۱۹۷۹ نشانگر تجربه‌ی اخیر تدریجی‌گرایی است.

با توجه به این دو تجربه‌ی عمده از خصوصی‌سازی، قابل توجه است که کدام یک از آنها به عنوان الگوی ژوئیه ۲۰۰۶ بوده است. برنامه‌ی "خصوصی‌سازی" تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران، و وضعیت مشخص ساختار اجتماعی-اقتصادی و نهادی‌ای که در آن برنامه‌ی "خصوصی‌سازی" راه‌اندازی شد، چه بود؟

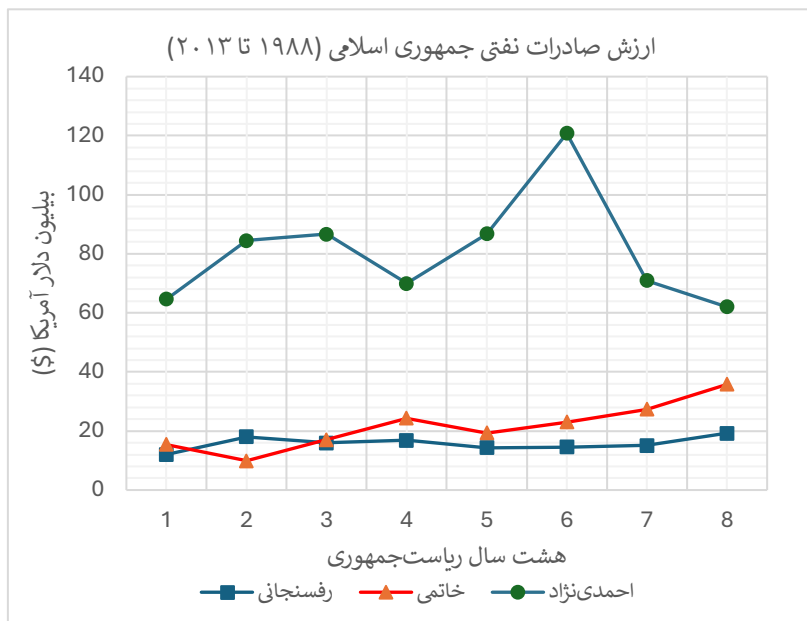
ظاهراً به اصطلاح "خصوصی‌سازی" ایرانی، حتی اگر در اقتصادی سرمایه‌دارانه راه‌اندازی شده بود، از مدل گذار پساسوسیالیستی و روش‌های خصوصی‌سازی غیراستاندارد آن پیروی می‌کند (رجوع کنید به Niki & Associates, 2015). علاوه بر این، از شوک درمانی به جای تدریج‌گرایی الهام گرفته شد زیرا خصوصی‌سازی بر ۸۰ درصد از املاک دولتی متمرکز بود. خصوصی‌سازی هرگز در ایران به عنوان فرآیندی برای پایان دادن به انحصارهای بزرگ یا تقویت رقابت در بازار معرفی نشد. در حالی که می‌توان وجوه مشترک بسیاری را بین "خصوصی‌سازی" ایران و روسیه در مورد تصاحب دارایی توسط "مجمع‌های مالی-صنعتی" مرتبط با نفت و گاز و غارت دولتی مشخص کرد، اما این ویژگی‌ها از مبدا کاملاً متفاوتی آغاز شد. در روسیه، عمده‌ترین مانع اقتصادی برای خصوصی‌سازی، بخش دولتی بود، در حالی که در ایران، *انفال* و دیگر هلدینگ‌های غول‌پیکر مرتبط با قدرت حاکمیت اسلامی بود. اما *انفال* چیست؟

*انفال* مالکیت انحصاری کلیت منابع "بلاصاحب" (از جمله منابع طبیعی) توسط مقام ولی فقیه است. این بر اساس سلب مالکیت مردم از اموال عمومی است. به این معنا، *رونند خصوصی‌سازی در ایران از سال ۱۹۷۹ آغاز شد و نه از سال ۲۰۰۶*. اما مالکیت انحصاری مقام معظم رهبری مشمول نظم و انضباط بازار و رقابت نبود، زیرا مبتنی بر ادغام مالکیت و حاکمیت بود. *بنابراین رونند خصوصی‌سازی مسدود شد و در صورت تداوم انفال، مسدود خواهد ماند*. این امر در مورد سایر نهادهای اقتصادی حاکمیتی مانند سپاه، بسیج و آستان قدس رضوی نیز صادق است. هدف برنامه‌ی موسوم به خصوصی‌سازی، از بین بردن *انفال* برای تقویت بخش خصوصی از طریق مرزبندی میان مالکیت از حاکمیت نبود. پروژه‌ی واگذاری املاک دولتی به املاک به اصطلاح عمومی غیردولتی به بهانه‌ی مهار بدهی‌های کلان دولت بود. هنگامی که فروش

۸۰ درصد املاک دولتی اعلام شد دولت از لحاظ تاریخی، از زمانی که درآمد نفتی منبع اصلی درآمد دولت شد، ثروتمندتر نبوده است.

همان طور که تصویر ۷-۱ به وضوح نشان می‌دهد، درآمدهای نفتی در دوران احمدی‌نژاد سه برابر مجموع درآمدهای نفتی در دوره‌ی رفسنجانی و خاتمی بود. در واقع دو دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۲۰۱۳-۲۰۰۵) قیمت‌های نفت خام فوق‌العاده بالا را دربرمی‌گرفت که به بشکه‌ای ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار نیز رسید.

تصویر ۷-۱: ارزش صادرات نفت ایران در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد.



(منبع: IMF, World Economic Outlook Database, October 2012).

در واقع، از بیش از ۷۰۰ میلیارد دلاری که ایران در سی سال گذشته از طریق صادرات نفت به دست آورده است، نزدیک به ۴۰ درصد آن در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بوده است (Maloney, 2015, p. 502).

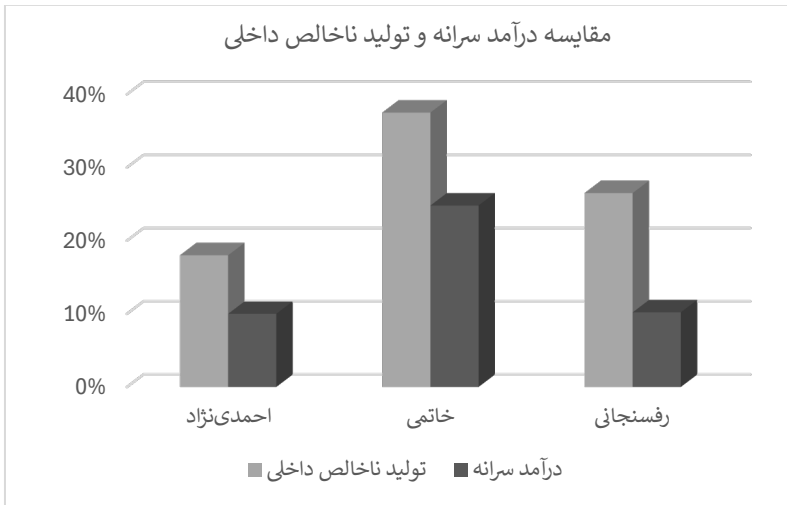
همان طور که تصویر ۷-۲ نشان می‌دهد درآمد سرانه در این دوره به شکل متناقضی در مقایسه با دوره‌های رفسنجانی و خاتمی، کم‌ترین بود. در حالی که عملکرد اقتصادی در دوران هر سه رئیس جمهور شواهدی قوی مبنی بر اتکا به درآمدهای نفتی را نشان می‌دهد (به اصطلاح نفرین منابع طبیعی<sup>۱۶</sup>)، اتکای احمدی‌نژاد بارزترین نمونه از این نفرین را ارائه می‌دهد. با وجود افزایش عظیم رانت نفت، بدهی دولت به شدت افزایش

<sup>۱۶</sup> برای نگرشی انتقادی به «نفرین منابع طبیعی» رجوع کنید به فصل ۴، بخش نهم. (مترجم)



یافت. آل یاسین تأکید کرد که «طبق آخرین گزارش بانک مرکزی [در سال ۲۰۱۳]، بدهی‌های دولت به بانک مرکزی بالغ بر ۲۰ هزار میلیارد تومان بوده است. با مقایسه‌ی این رقم با بدهی‌های دولت در سال ۲۰۰۷، مشخص می‌شود که بدهی‌های دولت به بیش از ده و نیم هزار میلیارد تومان افزایش یافته است» (Al Yassin, 2015, p. 225)، برآکت اضافه شده است).

تصویر ۷-۲: مقایسه درآمد سرانه با تولید ناخالص داخلی



منبع: IMF, World Economic Outlook Database, October 2012

در واقع، هر چه درآمد نفتی دولت بیشتر باشد، مخارج دولت نیز بیشتر می‌شود، و با توجه به این که دومی نسبت به اولی بیشتر می‌شود، نتیجه بدهی‌های بیشتر برای دولت است. این تناقض را نمی‌توان با بیماری هلندی<sup>۱۷</sup> توضیح داد زیرا افزایش قیمت نفت تا حد زیادی از هزینه‌های واردات فراتر رفت. نفرین نهادی به جای "طبیعی" توضیح قابل قبول‌تری ارائه می‌دهد. افزایش بدهی‌ها را می‌توان به فعالیت‌های غارتگرانه (ولایی) نسبت داد که تلاش‌های بیشتری را برای گرفتن رانت نفت از طریق فرار سرمایه<sup>۱۸</sup> و لابی کردن انجام دادند. این لابی‌ها تخصیص بودجه بالاتر برای نهادهای مذهبی و نظامی، و همچنین تامین سهم حداکثری از قراردادهای دولتی (در سطح شهرداری و مرکزی) برای **بنیاد مستضعفان و جانبازان، ستاد، سپاه و بسیج** به عنوان پیمانکاران فرعی و بدون مزایده را هدف خود قرار دادند. به بیان دیگر، بدهی‌های دولتی پیامد غارت دولت توسط

<sup>۱۷</sup> بیماری هلندی یک پدیده اقتصادی است که پیامدهای منفی افزایش ناگهانی درآمد یک کشور به دلیل ورود زیاد ارز خارجی را توصیف می‌کند. این می‌تواند زمانی اتفاق بیفتد که یک کشور منابع طبیعی را کشف کند، افزایش شدید قیمت منابع طبیعی را تجربه کند یا کمک‌های خارجی یا سرمایه‌گذاری مستقیم دریافت کند. (مترجم)

منبع: صندوق جهانی پول:

<https://www.imf.org/en/Publications/fandd/issues/Series/Back-to-Basics/Dutch-Disease>

<sup>۱۸</sup> فرار سرمایه در فصل بعدی بررسی خواهد شد.

نهادهای موازی (ولایی) بود، که به نوبه خود عاملی برای تصاحب دارایی‌های دولت توسط نهادهای موازی به نام "خصوصی سازی" شد.<sup>۱۹</sup>

بخش عمده‌ای از خصوصی سازی، یعنی ۸۹ درصد، در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد و زمانی که درآمد نفت سه برابر شده بود، اجرا شد. این درآمد از طریق واگذاری هلدینگ‌های شرکت‌ها به نهادهای موازی اسلامی منتقل شد. خصوصی سازی بدهی‌های مزمین دولت را مهار نکرد. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، حجم بدهی‌ها در دهه‌ی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ به طور مداوم افزایش یافت و در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۲۱ بالغ بر ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان بود. به موازات این افزایش، بودجه‌ی اختصاص یافته به نهادهای مذهبی نیز بی‌وقفه افزایش یافت: «رسانه‌های ایران در فوریه ۲۰۲۱ خبر دادند که ۷۲۵۲ میلیارد تومان به ۴۲ نهاد مذهبی اختصاص یافته است» (Radio Zamaneh, 21 November 2021).<sup>۲۰</sup>

بر اساس گزارش موسوی نیک در خصوص خصوصی سازی در نوامبر ۲۰۰۹، ارزش کل دارایی‌های دولتی که باید خصوصی سازی می‌شد بالغ بر ۱۵۰۰ هزار میلیارد ریال (تقریباً ۱۵۰ میلیارد دلار) بود<sup>۲۱</sup> (Mousavi Nik, 2009, p. 2). از سال ۲۰۰۴ تا ۶ اوت ۲۰۰۹، دارایی‌های ۲۶۴ شرکت دولتی به ارزش ۵۴۴ هزار میلیارد ریال (تقریباً ۵۴/۴ میلیارد دلار) با سه روش خصوصی سازی غیراستاندارد یعنی رد دیون، سهام عدالت و سایر روش‌ها واگذار شد.

۱. **رد دیون:** روش اول اختراع جمهوری اسلامی ایران بوده است، به این معنا که دولت بخشی از بدهی‌های خود به طلبکاران را از طریق انتقال مستقیم دارایی‌های دولتی به جای پرداخت "نقدی" بازپرداخت کرد. و ۱۲/۵ درصد از انتقال اموال از طریق این نوع واگذاری، انجام شد. "بخش عمومی غیردولتی" به دلیل قدرت چانه‌زنی خود در رابطه با بخش دولتی، ذی‌نفع اصلی این روش خصوصی سازی بود.

---

<sup>۱۹</sup> فرمان خصوصی سازی با سیاست‌های لیبرالیزه سازی با هدف کاهش یا حذف یارانه‌ها برای طیف وسیعی از کالاها و خدمات به‌ویژه بنزین همراه بود. لیبرالیزه سازی اغلب به دلیل کسری‌های مزمن به دولت تحمیل می‌شد. قیمت بنزین در دوره ریاست جمهوری روحانی در نوامبر ۲۰۱۹ سه برابر شد (Financial Times, 16 November 2019). اعتراضات گسترده‌ای را در بسیاری از استان‌های سراسر ایران برانگیخت که به دستور مقام معظم رهبری توسط نیروهای نظامی و بسیج به شدت سرکوب شد. لیبرالیزه سازی قیمت بنزین بارها با افزایش کسری بودجه در دستور کار دولت قرار گرفته است. کسری بودجه دولت در سال ۲۰۲۰ معادل نیمی از کل بودجه‌ی سالانه بوده است که دوباره دولت را مجبور به کاهش یارانه‌ی انرژی و بسیاری دیگر از کالاهای مصرفی اساسی کرده است. در حالی که بودجه خانوارهای معمولی *سفت* است، بودجه‌ی نهادهای موازی اسلامی *شل* است، و این دومی مشمول لغو یارانه نمی‌شود. علاوه بر این، این نهادها هنوز هیچ مالیاتی پرداخت نمی‌کنند. تمرکز این فصل بر خصوصی سازی است و نه سیاست‌های بازتوزیع. اگرچه در این کتاب به بررسی آن نمی‌پردازیم، اما آن در محدوده‌ی اقتصاد سیاسی انضباط شل و سفت بودجه‌ی بخش‌های مختلف اقتصاد ایران پس‌انقلاب قرار می‌گیرد (رجوع کنید به (Vahabi, 2014b)).

<sup>۲۰</sup> رجوع کنید به:

<https://www.radiozamaneh.com/section/economy/>

برگرفته در ۲۲ دسامبر ۲۰۲۱.

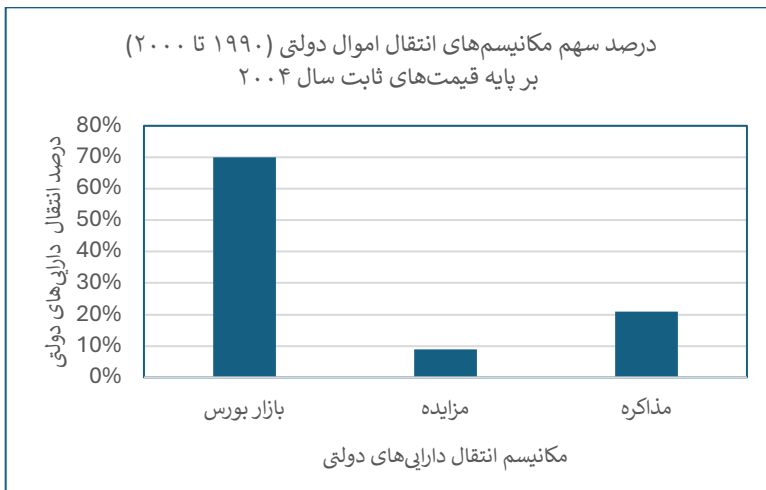
<sup>۲۱</sup> برآوردهای دیگری در مورد ارزش کل دارایی‌ها وجود دارد. به گفته‌ی محسن رضایی (July 5, 2006)، کل مبلغ ۱۰۰۰ هزار میلیارد ریال بوده است.

۲. **خصوصی‌سازی "توده‌ای" یا کوبنی از طریق "سهام عدالت"**: این روش به عنوان ابزاری برای ترویج "عدالت اجتماعی" از طریق خصوصی‌سازی معرفی شد. در دو سال اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، ۶ میلیون نفر اعم از مستمری‌بگیران، کارمندان دولتی، و دهک‌های کم درآمد جمعیت، معادل ۲/۵ میلیارد دلار سهام در شرکت‌های مختلف سهامی عام تحت عنوان "سهام عدالت" دریافت کردند. با این حال، از آنجایی که آمار موثقی در مورد دهک‌های کم درآمد وجود نداشت، دولت احمدی‌نژاد از «نهادهای توزیعی مرتبط سیاسی مانند بنیاد محافظه کار امداد امام خمینی، بسیج و مستمری‌بگیران به عنوان بانک اطلاعاتی خود برای توزیع سهام و سود سهام استفاده کرد. به دریافت‌کنندگان سهامی به ارزش متوسط ۲۰ میلیون ریال (۲۲۰ دلار) تحویل داده شده است که به سختی علاجی برای فقر شدید است» (Ehsani, 2009, p. 32).

سهام به صورت رایگان میان مردم توزیع شد، اما اموال آنها به مدت ده سال نامشخص و نامتعین ماند، یعنی مردم نمی‌توانستند بدانند سهام متعلق به چه شرکت خاصی است، و در این مدت نتوانستند آن را بفروشند. این انفصال "مالکیت" از "مدیریت" بود (Nili & Associates, 2015, p. 536-37) در حالی که دولت دیگر مالک نبود، اما همچنان مدیر دارایی‌های توزیع شده باقی ماند. "سهام عدالت" ۶۸/۵ درصد از انتقال اموال دولتی را در دوره‌ی ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ تشکیل می‌دهد (Mousavi Nik, 2009, p. 4). این یک مکانیسم "انتقالی" بود که مدیریت دولت را بدون مالکیت دولتی حفظ می‌کرد. به این معنا، سهام عدالت به بخش "شبه‌دولتی" یا نیمه دولتی منجر شد که باید از "بخش عمومی غیردولتی"، شامل بسیج، ستاد، خاتم و غیره متمایز شود. بنگاه‌های "شبه‌دولتی" «موسساتی هستند که توسط دولت اداره می‌شوند در حالی که بیش از ۵۰ درصد دارایی‌های آنها متعلق به دولت نیست» (Mousavi Nik, 2009, p. 14). بر اساس این تعریف، واگذاری از طریق سهام عدالت موجب ارتقای بخش شبه‌دولتی شد. برخلاف بخش شبه‌دولتی، بخش عمومی غیردولتی توسط دولت مدیریت نمی‌شود.

۱. **سایر روش‌ها** مربوط به دیگر شیوه‌های انتقال اموال بود که در ابطال بدهی‌ها و سهام عدالت لحاظ نشده بود. از آنجایی که دوروش نخست، دارایی‌های دولتی را به بخش‌های "شبه‌دولتی" و "عمومی غیردولتی" منتقل کرد، خصوصی‌سازی واقعی بالقوه فقط می‌توانست در میان این دسته‌ی آخر وجود داشته باشد. سایر روش‌ها ۱۹ درصد از انتقال را طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ در برمی‌گیرد. با این حال، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، سهم خصوصی‌سازی واقعی به طور رسمی بین ۵ تا ۱۳/۵ درصد برآورد شده است. این دسته‌ی آخر شامل انتقال سهام از طریق بازار بورس بود. در واقع، ابلاغیه‌ی خصوصی‌سازی به صراحت مکانیسم انتقال اموال را در مقایسه با مکانیسم‌های انتقال دارایی چون مزایده و مذاکرات که در اولین موج خصوصی‌سازی رفسنجانی از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ مورد استفاده قرار گرفته شده بود، بازار بورس اوراق بهادار تعیین کرد. تصویر ۷-۳ سهم هر مکانیسم را در دوره‌ی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ نشان می‌دهد.

تصویر ۳-۷: سهم هر مکانیسم در انتقال دارایی های دولتی، قیمت های ثابت  
۲۰۰۴



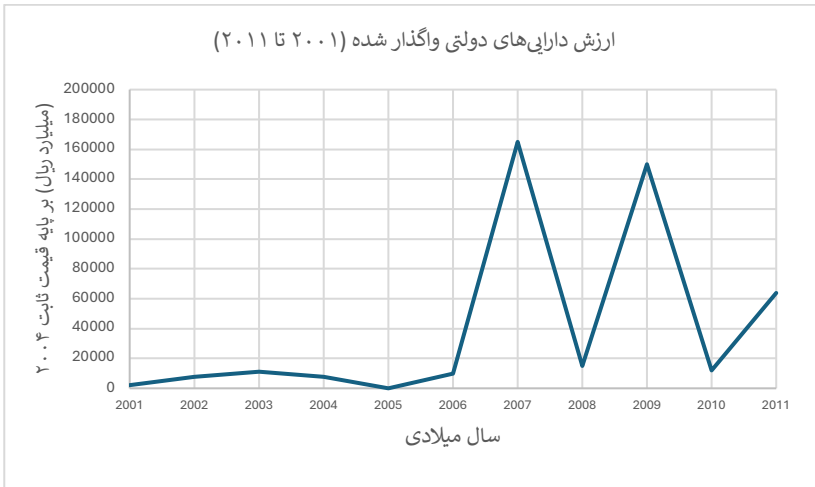
منبع: سازمان خصوصی سازی (اقتباس از کتاب مسعود نیلی و همکاران، اقتصاد ایران به کدام سو می رود؟ انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴، ص ۵۳۱)

تصویر ۳-۷ به وضوح نشان می دهد که دارایی های دولتی عمدتاً از طریق بورس اوراق بهادار (۷۰٪) در مقایسه با مذاکرات (۲۱٪) و مزایده (۹٪) منتقل شده است. با این حال، لازم به یادآوری است که حدود ۸۵ درصد از بورس ایران تحت تسلط سازمان های دولتی یا بخش عمومی غیردولتی بود (Ehsani, 2009, p. 32).

تصویر ۴-۷ نشان می دهد که اکثر واگذاری ها (divestment) در دوره ی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ صورت پذیرفت.

سه نوع سهام استفاده شد: ترجیحی، تدریجی و بلوکی. از سهام ترجیحی برای خصوصی سازی خودی، "خرید سهام مدیریت-کارکنان" (MEBO) نیز استفاده شد. سهام تدریجی به خریداران بیرونی به شکلی پراکنده داده شد. از سهام بلوکی برای انتقال املاک شرکت های دولتی به خریداران متمرکز استفاده شد. دوم آن که اکثریت سهام به تعداد معدودی از هلدینگ ها منتقل شد.

## تصویر ۷-۴: ارزش دارایی‌های دولتی واگذار شده بر حسب قیمت ثابت سال



منبع: سازمان خصوصی‌سازی (اقتباس از کتاب مسعود نیلی و همکاران، اقتصاد ایران به کدام سو می‌رود؟ انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۴، ص ۵۳۱)

سه ویژگی بارز این دسته‌ی آخر خصوصی‌سازی را متمایز می‌کند: نخست آن که فروش از طریق سهام بلوکی یا به خریداران متمرکز، غالب بود. دوم، اکثر سهام به تعداد معدودی از هلدینگ‌های بزرگ منتقل شد. سوم، خریداران اصلی سازمان‌های شبه‌دولتی و شرکت‌های عمومی غیردولتی بودند که از جمله آنها می‌توان به شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی (نشستا) و شرکت سرمایه‌گذاری مهر ایرانیان (وابسته به شرکت اعتباری و مالی مهر، بانک تعاون سابق بسیج) اشاره کرد. آنها ۴۶ درصد از سهام بلوکی را به دست آوردند (Mousavi Nik, 2009, p. 12). از این رو، حتی شرکت‌های دولتی فروخته شده از طریق بورس اوراق بهادار به طور کامل به بخش خصوصی تعلق نگرفت. شرکت‌های دولتی به ارزش ۳۶۹۷۹ میلیارد ریال (۳/۷ میلیارد دلار آمریکا) از طریق سهام بلوکی به بخش عمومی غیردولتی واگذار شدند.

اگرچه کمپین خصوصی‌سازی به طور رسمی در ژوئیه ۲۰۰۶ توسط رهبر انقلاب آغاز شد، اما از دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی در سال ۲۰۰۱ به طور غیررسمی شروع شده بود. نیلی و همکاران (Nili et. al, 2005) ارقامی را برای همه‌ی انواع خصوصی‌سازی در طول دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ ارائه می‌دهند. جدول ۷-۳ نتیجه‌ی نهایی روش‌های مختلف خصوصی‌سازی و ذی‌نفعان آن را در این دوره نشان می‌دهد.

جدول ۷-۳: انواع مختلف خصوصی سازی و ذی نفعان آن

ذی نفعان	دوره (۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱)	دوره (۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹)	نوع خصوصی سازی
بخش عمومی غیردولتی	۲۵	۱۲/۵	رد دیون
بخش شبه دولتی	۴۰	۶۸/۵	سهام عدالت
بخش عمومی غیردولتی و بخش خصوصی (۱۳-۵/۵)	۳۵	۱۹	روش های دیگر

جدول ۷-۳ به وضوح نشان می دهد که آنچه به عنوان "خصوصی سازی" شناخته می شود، انتقال اموال دولتی به بخش های شبه دولتی و عمومی غیردولتی بود. سهام عدالت در سال ۲۰۱۱، همان طور که احمدی نژاد در ابتدا اعلام کرده بود به ۴۰ درصد کاهش یافت و در عین حال سهم رد دیون، و سایر روش ها افزایش یافت. در نتیجه، ذی نفع اصلی "خصوصی سازی" بخش عمومی غیردولتی بود. اما "بخش عمومی غیردولتی" کیست؟

## ۷-۴ تعاریف مغلوط در مورد بخش عمومی غیردولتی

همه ی تحلیلگران اقتصادی و سیاسی در مورد فرمان خصوصی سازی در ایران متفق القول اند که ذی نفعان واقعی این سیاست، سازمان ها و شرکت های متعلق به "بخش عمومی غیردولتی" بوده اند. یک عبارت جدید فارسی به نام **خصوصیتی** به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است که این واقعیت را به تصویر می کشد. این اصطلاح ترکیبی از "خصوصی" و "دولتی" است که به این واقعیت اشاره دارد که صاحبان پیروزمند به هر دو حوزه ی "خصوصی" و "دولتی" تعلق دارند و در عین حال، به هیچ یک از آنها تعلق ندارند، چرا که اصولاً متشکل از نهادهای اقتصادی فراقانونی مرتبط با فقیه اعظم هستند. به این معنا، مالکان جدید نه بخشی از دولت رسمی هستند و نه بخشی از بخش خصوصی. این اصطلاح مورد اعتراض برخی از محققان علوم اجتماعی قرار گرفته است، زیرا آنها معتقدند که **خصوصیتی** چیزی جز شکل خاصی از مالکیت خصوصی نیست. اما منظور از "مالکیت خصوصی" چیست؟

در تعریف "مالکیت خصوصی" باید دو رویکرد کلی را از هم متمایز کرد. یک رویکرد **تولیدی** توسط کارل مارکس تدوین شد. در چارچوب نظری او، مالکیت خصوصی در **فرآیند تولید** به معنای جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولیدشان است. این جدایی در کالایی شدن محصولات گنجانده شده و از طریق تقسیم اجتماعی کار ایجاد می شود. بر این اساس، سرمایه داری به عنوان روابط گسترده ی بازار تعریف می شود که در آن نیروی کار نیز به کالا تبدیل می شود. به این معنا، مالکیت دولتی نیز تا آنجا که تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولیدشان جدا شده اند، مالکیت خصوصی است.

رویکرد قراردادی دومی وجود دارد که در آن حقوق مالکیت در **فرایند تصاحب** تعریف می‌شود. مکاتب نهادگرایی مختلفی مانند نهادگرایی قدیمی آمریکایی کامنز (Commons) و ویبلن (Veblen) و همچنین مکتب اخیر حقوق مالکیت (Property Rights School) و اقتصاد هزینه‌های تراکنشی (Economics of Transactional Costs)، به‌رغم تفاوت‌های اساسی خود، به این رویکرد کمک کرده‌اند. رویکرد قراردادی حقوق مالکیت را به‌عنوان ادعای بازمانده بر جریان درآمد و قدرت فرمان دادن برای حذف کردن در نظر می‌گیرد (Hart, 2017).<sup>۲۲</sup> برای ساده‌تر کردن ماجرای پیچیده‌ی حقوق مالکیت، می‌توان گفت عاملی که حق حذف کردن دارد، صاحب مالکیت فرض می‌شود. در این زمینه تفاوت زیادی بین اموال خصوصی، دولتی و **انفال** وجود دارد زیرا حق حذف کردن در هر مورد متعلق به عامل خاصی است.

تفاوت بین رویکرد **تولیدی** و **قراردادی** به حقوق مالکیت، در طبقه‌بندی نوع مالکیت بسیار مهم است. برای مثال، در حالی که در رویکرد مارکسیستی، مالکیت "دولتی" در هر اقتصاد سرمایه‌داری "خصوصی" تلقی می‌شود، در رویکرد قراردادی، مالکیت دولتی را نمی‌توان با مالکیت خصوصی ترکیب کرد. شاید بتوان ادعا کرد که از منظر تولیدی، **خصوصیتی** نوعی مالکیت خصوصی است، اما این امر نمی‌تواند تفاوت بین **خصوصیتی** و مالکیت خصوصی را از منظر قراردادی از میان ببرد. پس از تمایز این دو دیدگاه عمومی، ما نیاز به بررسی بیشتر "بخش عمومی غیردولتی" داریم. آن متعلق به کدام دسته از مالکیت است؟

اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کلیه اموال عمومی را به دلیل "تزوحدت"، که **انفال** و اموال دولتی را مخلوط می‌کرد، به "مالکیت دولتی" کاهش داد. در اصل ۴۴ در مقابل اموال دولتی، هیچ اشاره‌ای به اموال عمومی نشده است. فرمان خصوصی‌سازی وضعیت را معکوس کرد و «اموال عمومی غیردولتی» را به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از "مالکیت خصوصی" به جای "مالکیت دولتی" در نظر گرفت. نجفی‌خواه (Najafi Khah, 2016) کارشناس حقوقی قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران در ارزیابی انتقادی خود از "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" به طور قانع‌کننده‌ای استدلال کرده است که در این فرمان «به موسسات متعلق به بخش غیردولتی مانند بخش خصوصی و تعاونی برخورد می‌شود و واگذاری اموال دولتی به آنها به عنوان خصوصی‌سازی دسته‌بندی می‌شود. وقتی شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و تعاونی منتقل می‌شوند، سیاست خصوصی‌سازی به عنوان ابزاری برای کوچک کردن بخش دولتی و افزایش بخش خصوصی اجرا می‌شود، در حالی که وقتی شرکت‌های دولتی به موسسات و سازمان‌های بخش عمومی غیردولتی منتقل می‌شوند، سیاست خصوصی‌سازی مستلزم مقررات‌زدایی از فعالیت‌های اقتصادی در بخش عمومی است. البته، حتی در مورد اخیر، وقتی که اموال دولتی به اموال عمومی غیردولتی تبدیل می‌شود، اموال به بخش خصوصی یا تعاونی مقرر در اصل ۴۴ منتقل نمی‌شود؛ اموال این شرکت‌ها عمومی می‌ماند ... در این مصوبه با بخش عمومی غیردولتی مانند

<sup>۲۲</sup> تاکید بر قدرت فرمان برای حذف کردن بر اساس قراردادهای ناقص است. البور هارت (Hart, 2017) ناقص بودن روابط قراردادی را شکل‌بندی کرد و نشان داد که قراردادهای ناقص منشاء قدرت چانه‌زنی بر مالکیت دارایی‌های غیرانسانی هستند (رجوع کنید به Vahabi, 2002).

بخش خصوصی و تعاونی رفتار می‌شود. قانون مملو از ابهامات و سردرگمی‌ها است» (2016, p. 116).

منشأ این ابهامات و سردرگمی‌ها در این واقعیت است که قانون جمهوری اسلامی ایران "اموال عمومی غیردولتی" را بر مبنای حسابداری و نه اقتصادی تعریف می‌کند. به طور دقیق تر، "اموال دولتی" و "اموال عمومی غیردولتی" در مواد ۴ و ۵ "قانون حسابداری عمومی" (<https://rc.majlis.ir/fa/law/show/91384>) مصوب مجلس ایران در ۲۳ اوت ۱۹۸۷ تعریف شده است.

ماده ۴ تصریح می‌کند: «شرکت دولتی واحد سازمانی مشخصی است که با اجازه قانون به صورت شرکت ایجاد شود و یا به حکم قانون و یا دادگاه صالح ملی شده و یا مصادره شده و به عنوان شرکت دولتی شناخته شده باشد و بیش از ۵۰ درصد سرمایه آن متعلق به دولت باشد». ماده ۵ قید می‌کند که: «مؤسسات و نهادهای عمومی غیر دولتی از نظر این قانون واحدهای سازمانی مشخصی هستند که با اجازه قانون به منظور انجام وظایف و خدماتی که جنبه عمومی دارد، تشکیل شده و یا می‌شود. تبصره - فهرست این قبیل مؤسسات و نهادها با توجه به قوانین و مقررات مربوط از طرف دولت پیشنهاد و به تصویب مجلس شورای اسلامی خواهد رسید». این تعریف از کاستی‌های اساسی رنج می‌برد و دستورالعمل‌های متناقضی را به دنبال دارد. در اینجا، من بر چهار نقص عمده تمرکز می‌کنم.

اولاً، فرمان خصوصی سازی "بخش عمومی غیردولتی" را در زمینه‌ی عمومی خصوصی سازی مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که "قانون حسابداری عمومی" به "بخش خصوصی" مربوط نمی‌شود. این قانون نهادهای عمومی مختلف، به ویژه سازمان‌های دولتی و عمومی غیردولتی را از دیدگاه حسابداری جدا می‌کند. مشخص نیست که چگونه "قانون حسابداری عمومی" می‌تواند رابطه‌ی میان "بخش عمومی غیردولتی" و "بخش خصوصی" را روشن کند؟

ثانیاً، ماده ۵ تعریفی کلی از "سازمان عمومی غیردولتی" ارائه نکرده است. این نوع سازمان عمومی با فهرستی از کاربردها یا **موارد خاص** تعریف می‌شود. این فهرست هرگز جامع نیست و می‌توان آن را با تصویب قوانین و مقررات جدید اصلاح کرد. کافی است دولت لیست جدیدی ارائه کند و در صورت تصویب مجلس، مؤسسات و بنگاه‌های جدید در این لیست گنجانده شوند. با این حال، این فهرست توسط مقام معظم رهبری نیز قابل اصلاح است. سازمان‌ها ممکن است کاملاً ناهمگن باشند زیرا طبق یک اصل جهانشمول تعریف نشده‌اند.

ثالثاً، بر خلاف تبصره ماده ۵، اکثر "سازمان‌های عمومی غیردولتی" از جمله بنیاد مستضعفان، ستاد، خاتم و کمیته امداد امام هرگز مشمول تصویب اولیه مجلس نشده‌اند. به عنوان نهادهای "انقلابی" زیر نظر مستقیم مقام معظم رهبری، نیازی به چنین تأییدی نداشتند.

چهارم، فهرست اولیه دولتی مؤسسات عمومی غیردولتی در سال ۱۹۹۴ به تصویب رسید و پس از آن به موجب قوانین جدید مصوب از جمله "قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران" در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵ اصلاح شد.



([https://rc.majlis.ir/fa/law/print\\_version/97786](https://rc.majlis.ir/fa/law/print_version/97786))

ماده ۵ این قانون، بورس را "نهاد عمومی غیردولتی" تعریف کرده است. بازار بورس، بازار متشکل سرمایه را تنظیم می‌کند. نقش آن در بازار سرمایه مشابه نقش بانک مرکزی در بازار پولی یا بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران در بازار بیمه است. با این حال، در حالی که قانون، بانک مرکزی و بیمه مرکزی را به عنوان "شرکت‌های دولتی" تعریف کرده است، بورس اوراق بهادار را "عمومی غیردولتی" تعریف می‌کند. هیچ توضیحی وجود ندارد که چرا با بازار بورس متفاوت رفتار می‌شود.

نمونه جالب دیگر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی است که به عنوان "موسسه عمومی غیردولتی" نام‌گذاری شده است، در حالی که درهای آن برای عموم باز نیست و متعلق به آیت الله مرعشی نجفی است. وضعیت "نهادهای عمومی غیردولتی" دارای مزایا و امتیازات بسیاری از جمله معافیت از پرداخت مالیات، دسترسی به انواع یارانه و اعتبارات بانکی است. این مزایا و امتیازات بر اساس ملاحظات **سیاسی** بدون توجه به منطق **اقتصادی** به یک نهاد یا سازمان اختصاص می‌یابد. از منظر حقوقی، هویت انواع مختلف شرکت‌های دولتی با وضعیت **حسابداری** آنها در "قانون حسابرسی عمومی" مشخص می‌شود.

با بررسی "قانون حسابرسی عمومی"، می‌توان مرزی بین "سازمان‌های عمومی غیردولتی" که مشمول حسابرسی عمومی هستند، و سازمان‌هایی که به دلیل قوانین و مقررات خاص از آن مستثنی شده‌اند، ترسیم کرد. از دسته اول، می‌توان از سازمان تامین اجتماعی و بنگاه‌های تابعه، شهرداری‌ها، دهیاری‌ها و شوراهای شهر و روستا و برخی بانک‌ها نام برد. بر اساس مصاحبه‌ی اخیر **فارس نیوز** با مهرداد بذرش، رئیس دیوان محاسبات کشور، "دیوان عالی کشور متعهد به بازرسی از حساب‌های مالی نهادهای عمومی غیردولتی فوق‌الذکر است (www.gudsonline.ir) برگرفته در تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۲۱). اما دسته‌ی دومی از نهادهای عمومی غیردولتی مندرج در تبصره ۶ ماده ۷۲ وجود دارد که مشمول حسابرسی عمومی نیستند. اگرچه نامی از این نهادها مشخصاً برده نشده است، اما تبصره ۶ به قوانین و مقرراتی اشاره دارد که آنها را از حسابرسی عمومی خارج می‌کند. این نهادها، آنهایی هستند که زیر نظر ولی فقیه و مستقل از دولت‌اند، از جمله بنیاد مستضعفان، ستاد، سپاه، بسیج، آستان قدس رضوی و بسیاری دیگر.<sup>۲۳</sup>

اما ماهیت روابط مالکیتی در این نهادها چیست؟ **انفال** متعلق به "عموم" نیست، مال مختص به امام یا ولی فقیه است. بنگاه‌های اقتصادی **خاتم** نیز متعلق به مردم نیست و در اختیار سپاه است. در واقع، همه آنها نتیجه‌ی خلع ید مردم از اموال عمومی خود هستند. به طور کلی، "بخش عمومی غیردولتی" مقوله‌ای مبهم است که **مالکیت خصوصی یک الیگارش‌ی از نهادهای حاکمیتی اسلامی را لاپوشانی می‌کند**. فرمان خصوصی‌سازی اساساً این الیگارش‌ی را منتفع کرد.

<sup>۲۳</sup> برای لیست کامل این نهادها رجوع کنید به: نهادهای غیر عمومی غیردولتی در ایران، ویکی پدیا

## ۷-۵ فرمان خصوصی سازی و مرحله سوم پیشروی انفال (۲۰۰۶-اکنون)

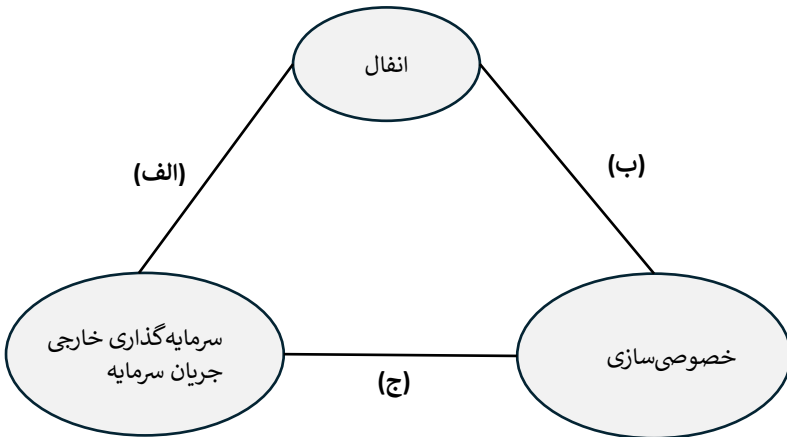
در بخش‌های پیشین نشان دادیم که فرمان خصوصی سازی (۲۰۱۱-۲۰۰۶) *انفال* را میسر کرد و مرحله سوم آن را از زمانی که به "تزوحدت" پایان داد و جدایی *انفال* از مالکیت دولتی را نهادینه کرد، رقم زد. این بدان معنا نیست که خصوصی سازی، لزوماً *انفال* را ارتقا می‌دهد.

در غیاب سرمایه گذاری خارجی و عدم بازگشت سرمایه‌ی ایرانیان خارج از کشور، *انفال* به دلیل خصوصی سازی رشد کرد. اگر خصوصی سازی با سرمایه گذاری خارجی و جریان آزاد سرمایه همراه می‌شد، *انفال* نمی‌توانست رونق گیرد. *انفال*، خصوصی سازی و بازگشایی اقتصاد ایران همان چیزی است که من آن را *تثلیث غیرممکن انفال* نام گذاری کرده‌ام. این عبارت الهام گرفته از چیزی است که در اقتصاد بین‌الملل به عنوان "مثث غیرممکن" یا "تثلیث غیرممکن" شناخته می‌شود<sup>۲۴</sup> (Boughton, 2003; Krugman & Obstfeld, 2003). تصویر ۷-۵ مثث غیرممکن *انفال* را نشان می‌دهد.

منظور من از "سرمایه گذاری خارجی و جریان آزاد سرمایه"، باز بودن اقتصادی به سمت کشورهای غربی، در درجه اول ایالات متحده، و تا حدی به سمت کشورهای اروپایی است. با وجود این که روابط اقتصادی و مبادلات تجاری ایران با هر دو کشور پس از تحریم‌های آمریکا به شدت افزایش یافت، منظور من از باز بودن اقتصادی، چین و روسیه را شامل نمی‌شود. نکته‌ی قابل توجهی است که در حالی که چین، روسیه، اتحادیه اروپا و انگلستان پس از خروج ترامپ از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) از آن دست نکشیدند، از زمان ماه مه ۲۰۱۸ نتوانستند تصمیمات آمریکا را تغییر دهند یا سیاست "فشار حداکثری" آمریکا بر اقتصاد ایران را مهار کنند. علاوه بر این، *انفال* معرف نهادهای اقتصادی موازی متعلق به مقام معظم رهبری است که بخشی از حوزه‌ی دولت رسمی نیست.

<sup>۲۴</sup> "تثلیث غیرممکن" (هم‌چنین به عنوان سه‌گانه‌ی غیرممکن یا تثلیث نامقدس نیز شناخته می‌شود) عبارتی است در اقتصاد بین‌المللی که بیان می‌کند داشتن بیش از دو مورد از این سه موضع سیاستی غیرممکن است: (۱) نرخ ارز ثابت، (۲) حرکت آزاد سرمایه یا عدم وجود کنترل سرمایه، و (۳) یک سیاست پولی مستقل. این در اصل توسط ماندل و فلمینگ (Mundell & Fleming) فرموله شده است.

## تصویر ۷-۵: تثلیث غیرممکن انفال



تثلیث غیرممکن *انفال* بیان می‌کند که داشتن بیش از یک مورد از سه وضعیت زیر غیرممکن است: (الف) *انفال* و باز بودن اقتصادی. (ب) *انفال* و خصوصی سازی. (ج) خصوصی سازی و باز بودن اقتصادی.

مواضع سیاستی (ب) و (ج) دو استراتژی متضاد را در مورد خصوصی سازی تعریف می‌کنند. استراتژی (ج) شامل ترکیب خصوصی سازی و تسهیل اصل ۸۱ قانون اساسی است که منجر به فرسایش موقعیت *انفال* می‌شود. این استراتژی تا حدودی در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی با تناقضات و ناهماهنگی‌هایی دنبال شد. این استراتژی خصوصی سازی که باعث تقویت "بخش خصوصی" می‌شود، با ائتلاف رهبری و سپاه خنثی شد. در مقابل، استراتژی (ب)، خصوصی سازی آلترناتیوی را در راستای منافع *انفال* و سپاه ترویج می‌کند. به طرز متناقضی، تحریم‌های آمریکا و تحمیل اقتصاد بسته بر ایران در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد و سپس خروج دولت ترامپ از "توافق هسته‌ای ایران" (برجام)، استراتژی (ب) را تقویت کرد. این نکته به طور گسترده‌ای مستند شده است. روزنامه شرق نوشت: رستم قاسمی وزیر نفت قاطعانه اعلام کرده است که **قرارگاه خاتم** باید جایگزین شرکت‌های بزرگ خارجی شود (Zandi, 2011). اخیراً فروزان (Forozon, 2016) تأثیرات مثبت و منفی تحریم‌ها بر گسترش فعالیت‌های سپاه را با هم مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که مزایا از هزینه‌های تحمیل شده توسط تحریم‌های "هوشمند" بیشتر است: این واقعیت که سپاه از تحریم بین المللی بهره‌مند شد، به این معنا نیست که تحریم‌ها به طور کامل بدون تأثیر بوده‌اند. می‌توان گفت که سپاه توسط تحریم‌های "هوشمند" که تجارت خارجی، بانکداری، صادرات نفت ایران و شرکت‌های وابسته به سپاه و معاملات تجاری و دارایی‌ها را هدف قرار داد، ضربه خورده است. با این وجود، اثرات مخرب این تحریم‌ها توسط مشوق‌هایی که به سپاه داده شد تا خلاء شرکت‌های خارجی را که قبلاً در بخش نفت و گاز ایران سرمایه گذاری می‌کردند پر کند، جبران شده است. از زمانی که ممنوعیت

فوق الذکر شرکت‌های خارجی به اجرا درآمد، سپاه از نزدیکی به دولت استفاده کرد و از این طریق دریافت‌کننده‌ی قراردادهای بزرگ اقتصادی در زمینه‌ی نفت و گاز بوده است. به تعبیر فرمانده کل سپاه: «در فضای کنونی تحریم‌های بین‌المللی، نمی‌توان قراردادهای را به شرکت‌های خارجی واگذار کرد که تنها به دنبال حداکثری کردن سودآوری هستند» (Jarad, 2011). وی ادامه داد: "عقد قراردادهای کم‌تر از یک میلیارد دلار برای سپاه غیرقانونی است" (V Jarad, 22 April 2011) « (2016, pp. 149-150).

نهاد‌های اقتصادی *انفال* از اواخر دهه ۱۹۸۰ در زمینه‌ی بهره برداری نفت و گاز دخیل بودند و با شرکت‌های بزرگ نفتی اروپایی شراکت داشتند. این نهادها در دوران تحریم حضور خود را تقویت کردند. مثلاً شرکت نفت بهران یکی از زیرمجموعه‌های بنیاد بود. این شرکت یک شرکت مشترک با غول انرژی فرانسوی، توتال، به نام "به‌توتال" تأسیس کرد. طبق گزارش سالانه‌ی توتال در سال ۲۰۱۶، این شرکت کل سهام خود در سرمایه‌گذاری مشترک به میزان ۵۰ درصد را در دسامبر ۲۰۱۲ فروخت. به‌توتال، از زمانی که توتال به همکاری خود پایان داد، به "بهتام" تغییر نام داد. توتال به طور کامل روابط خود را با بهتام قطع نکرد. «به عنوان بخشی از قرارداد فروش ۲۰۱۲، توتال موافقت کرد که مجوز علامت تجاری "توتال" را به مدت ۳ سال برای فروش روانکارهای شرکت ایرانی در ایران به بهتام بدهد. شرکت اکتشاف و تولید توتال-ایران (TEPI) یکی از شرکت‌های سراسر متعلق به توتال، در سال ۲۰۱۴ تقریباً ۱ میلیون دلار از شرکت بهتام حق امتیاز دریافت کرد. از سال ۲۰۱۵، حق امتیاز به دلیل رویه‌هایی که توسط مقامات مالیاتی ایران علیه TEPI مطرح شده بود، به حالت تعلیق درآمد» (<http://www.ifmat.org/bonyad-mostazafan-report/>) برگرفته در ژانویه ۲۰۲۲). بهتام از زمان تحریم‌های آمریکا فعالیت‌های خود را در میداین نفتی گسترش داد.

بنابراین، مرحله‌ی سوم *انفال* با گسترش آن به بخش‌های نفت و گاز مشخص می‌شود. از آنجایی که *انفال* تحت "تزوحدت" با بخش دولتی ادغام شد، مهم نبود که منابع طبیعی "بلاصاحب" متعلق به مقام معظم رهبری باشد یا دولت. با این حال، زمانی که "خصوصی‌سازی" بنگاه‌های دولتی آغاز شد، تعیین مرزهای اموال رهبر معظم انقلاب از "همه مسلمانان" از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. حال پرسش این بود که آیا میداین نفتی متعلق به *انفال* بود یا دولت؟

همان‌طور که در فصل ۵ بحث شد، فقهای شیعه در این باره مواضع متناقضی دارند (۱) آیا معادن به طور کلی متعلق به *انفال* است (۲) یا فقط یکی از دو نوع معادن نهفته و آشکار مختص *انفال* است؟ این موضوع به‌ویژه در مورد نفت اهمیت دارد، زیرا اگر معادن "نهفته" باشند، بخشی از *انفال* تلقی می‌شوند، و به این معنی است که درآمد نفت متعلق به "همه مسلمانان" نیست، بلکه متعلق به رهبر معظم است. این موضوع در حالی که در ۱۵ سال گذشته در سطح نظری در حوزه‌های علمیه به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است، هرگز به صورت رسمی به عنوان قانون تصویب نشد. اما جنبه دیگری از *انفال* در دوره ریاست جمهوری روحانی در ماه ژوئیه ۲۰۲۰ آشکار شد که برای افکار عمومی تکان دهنده بود: قله و یال کوه‌هایی مانند کوه دماوند و آنچه در آن وجود دارد متعلق به *انفال* است و می‌تواند توسط بنیاد تصاحب شود.

شرکت معدنی دماوند یکی از شرکت‌های زیرمجموعه‌ی بنیاد است که زیر نظر شرکت مهندسی و مدیریت فن آوران سامیک در ایران قرار دارد. این بزرگترین معدن استخراج و فروش سنگ آتشفشان است. این شرکت در روستای گزانه (<https://gazaneh.com>) نزدیک ملایر واقع شده است که هر دو روستا به دلیل استخراج سنگ معدنی از دماوند، شناخته شده هستند. به گفته‌ی اسماعیل کهرم، فعال زیست محیطی، روزانه ۵۰۰ کامیون خاک و سنگ استخراج شده از دماوند را حمل می‌کنند که منجر به فرسایش کامل دومین قله‌ی برجسته‌ی آسیا پس از قله اورست طی ۲۰۰ سال می‌شود. ارزش هر کامیون در سال ۲۰۱۵-۱۱۰ هزار تومان (تقریباً ۴۳ دلار) برآورد شده است. سنگ‌های آتشفشان به روسیه، ترکیه، پاکستان، سوریه، عراق، افغانستان و امارات صادر می‌شوند (ریتون July 22, 2020؛ آفتاب نیوز، July 20, 2020، برگرفته در ۲۲ دسامبر ۲۰۲۱). این سنگ‌ها در عراق به شش برابر قیمت به دلار آمریکا به فروش می‌رسد و یکی از عمده‌ترین محصولات صادراتی غیرنفتی ایران است. مالکیت *انفال* بر منابع "بلاصاحب"، کالایی شدن و تخریب منابع تجدیدناپذیر را تشدید کرد.<sup>۲۵</sup>

برای جمع‌بندی سه مرحله‌ی *انفال*، جدول ۷-۴ وضعیت حقوقی *انفال*، حوزه آن، کانال پیشروی و سرعت پیشرفت آن (درجه) به‌واسطه‌ی اتحاد ائتلافی با سپاه را خلاصه می‌کند. مرحله‌ی اول و دوم *انفال* نیز در جدول گنجانده شده است تا بتوان سه مرحله را با هم مقایسه کرد.

<sup>۲۵</sup> نقش *انفال* و سپاه در تخریب محیط زیست، کوه‌ها، جنگل‌ها و مراتع مستلزم بررسی سیستماتیک جداگانه است.

(see, for example, <https://irannewsup-date.com/news/general/the-role-of-irans-irge-in-destroying-the-environment-forests-and-pastures/> retrieved on January 8, 2022).

جدول ۷-۴: سه فاز انفال

سرعت پیشروی	مجرای پیشروی	حوزه‌ی انفال	وضعیت حقوقی	منبع مشروعیت	ولی فقیه	فاز انفال
پایین	بنیاد مستضعفان، خیریه‌های اسلامی برای تامین اجتماعی، و اتحاد ائتلافی سیاسی با سپاه، بسیج، و غیره	مصادره‌ی اموال شاه فقید و ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌گذار	اصل ۴۵: تفکیک‌ناپذیری انفال از مالکیت دولتی (تزد و وحدت)	رهبر کاربزماتیک انقلاب: سیاسی و مذهبی	روح‌الله خمینی	فاز اول: ۱۹۷۹-۱۹۸۹
بالا	بنیاد مستضعفان، خیریه‌های اسلامی، بانک‌های اسلامی و اتحاد ائتلافی سیاسی با سپاه، بسیج، و غیره	رژیم جهانشمول مصادره‌گر و قیمومیت بر اموال "بلا صاحب"	اصل ۴۹ و فرمان خمینی در آوریل ۱۹۸۹	نهادهای تازه موازی اسلامی: سیاسی ولی نه مذهبی	سیدعلی خامنه‌ای	فاز دوم: ۱۹۸۹-۲۰۰۵
بسیار بالا	ائتلاف با سپاه و بسیج به‌ویژه در حوزه‌های نفت و گاز	امتداد از طریق خصوصی‌سازی، بهره‌برداری از نفت و گاز، و کالایی شدن منابع طبیعی "بلاصاحب"	ابلاغیه خامنه‌ای درباره‌ی "سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"	نهادهای تازه موازی اسلامی: سیاسی ولی نه مذهبی	سیدعلی خامنه‌ای	فاز سوم: اکنون-۲۰۰۶

همان‌طور که جدول ۷-۴ نشان می‌دهد، سرعت پیشروی به دلیل ائتلاف بین **انفال** و **قرارگاه خاتم** در جایگزینی شرکت‌های نفت و گاز خارجی بسیار بالا بود. در فصل پیشین به سه مجرای اصلی سپاه در رانت‌خواری از طریق سرمایه‌داری سیاسی اسلامی اشاره کردیم<sup>۲۶</sup>. کنترل میادین نفت و گاز چهارمین مجرای اصلی را تشکیل می‌دهد. در نهایت، "درهای چرخان" بین مقامات عالی رتبه سپاه و بنیادهای غول پیکر اقتصادی، مجرای پنجم را به دست می‌دهد. بررسی سوابق سیاسی مدیران بنیاد مستضعفان و ستاد نشان

<sup>۲۶</sup> در فصل ۶ درباره‌ی "امتیازات ویژه‌ی سپاه" و "مزیت‌های نسبی سپاه در سودآوری از راه‌های غیربازاری در مرحله‌ی دوم انفال"، (۱) "به عنوان نیروی انقلابی" ان طور که در اصل ۱۴۷ قانون اساسی آمده، (۲) پاداش اقتصادی برای تامین "امنیت ملی" با مخالفت و جایگزینی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، و (۳) فعالیت در "اقتصاد سایه"، اشاره شده است. برای تشریح این سه مزیت سپاه، رجوع کنید به بخش ۱۰ فصل ششم. (مترجم)

می‌دهد که آنها اغلب از سپاه استخدام شده‌اند ( Boroujerdi & Rahimkhani, 2018).

علاوه بر این، مقامات عالی رتبه سپاه بر قوای مجریه و مقننه تسلط دارند. در هر دو کابینه‌ی احمدی نژاد و رئیسی، وزرای با سابقه سپاه اکثریت وزرا را تشکیل می‌دهند. صعود سپاه در کنترل کشور در پویش ائتلاف با *انفال* تعیین‌کننده است. در واقع، افزایش قدرت سپاه باعث ایجاد رقابت بین بنگاه‌های اقتصادی آن و نهادهای *انفال* می‌شود. تفسیر سپاه از *انفال* به وضوح نشان می‌دهد که از "تز وحدت" مورد حمایت خمینی و منتظری برای ادغام *انفال* در دولت حمایت می‌کند.

به عنوان مثال، تارنمای *تسنیم* که توسط سپاه اداره می‌شود، مقالات زیادی در مورد *انفال* و جایگاه آن در اسلام شیعه منتشر کرده است. *انفال* را این گونه تعریف می‌کند: «کلیه اموال بلاصاحبی که در همه‌ی دستگاه‌های تحت کنترل دولت هستند، در فقه اسلامی انفال نامیده می‌شوند» (Tasnim, September 12, 2017). این روزنامه از آیت الله خمینی نقل قول می‌آورد تا از این ایده که *انفال* متعلق به دولت است حمایت کند. علاوه بر این، این مقاله بعد فضایی جدیدی از دولت را اضافه می‌کند که باید به *انفال*، به عنوان بخشی از قلمرو دولت، تعلق داشته باشد: «فضای بیرونی که فراتر از حقوق مالکیت شخصی است که در آن هواپیماها و هلیکوپترها پرواز می‌کنند یا نیروی انتقال برق از طریق کابل‌های فشار بالا و هم‌چنین فضاها و زیرزمینی که متعلق به افراد نیستند و شهرداری‌ها تصمیم به ساخت تونل‌ها و متروها در آن می‌گیرند، همگی بخشی از انفال هستند». این مقاله هم‌چنین به تصاویر مدرن دیگری از *انفال* مانند «اعماق دریا و اقیانوس که می‌تواند برای انتقال خطوط لوله گاز و نفت یا زیردریایی‌ها استفاده شود، و هرگونه اکتشاف زیر دریا از جمله میادین» اشاره می‌کند. نام همه این موارد برای تأکید بر این است که تحت عنوان اسلامی *انفال*، اینها به دولت تعلق دارند نه امام. عواقب چنین تعبیری بسیار بزرگ است: *انفال* باید به طور کامل در دولت ادغام شود و "ملاحظات امنیتی" لزوماً کنترل سپاه بر این دارایی‌ها را به همراه خواهد داشت.

در حالی که هنوز چنین تنش آشکاری بین سپاه و *انفال* وجود ندارد، پس از صدور فرمان خصوصی‌سازی، هرگونه تأکید بر "تز وحدت" رایج در دوران خمینی، *انفال* را تضعیف می‌کند و اقتدار سپاه<sup>۲۷</sup> را بر منابع طبیعی بلاصاحب (res nullius) تقویت می‌کند. به نظر من یکی از مسائل مهم در دوران پساخامنه‌ای، حقوق مالکیت *انفال* خواهد بود که به چه کسی تعلق خواهد گرفت؟ به مقام معظم رهبری یا به دولت؟ سپاه در تخصیص این حقوق به دولت سهم دارد. به عبارت دیگر، ائتلاف *انفال* و سپاه که در انقلاب اقتصادی اسلامی به اوج خود رسید و قدرت اقتصادی را در دستان ولی

<sup>۲۷</sup> دیگر تنش‌ها و رقابت‌های احتمالی را نباید نادیده گرفت. یکی از آنها رقابت بین شبکه‌های اقتصادی سپاه و بسیج برای کنترل دارایی‌های کشور است. قرارداد مخابرات ایران گویای چنین رقابتی بود. هر دو سازمان وابسته به بسیج، شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان و کنسرسیوم اعتماد مبین زیرمجموعه‌ی سپاه علاقمند به خرید سهام شرکت مخابرات ایران بودند. ابتدا در شهریور ۲۰۰۹ این شرکت وابسته به بسیج بود که اقدام به خرید ۵۱ درصد از سهام مخابرات ایران کرد. اما سازمان خصوصی‌سازی تصمیم گرفت سهام را به گروه رقیب دیگر، وابسته به کنسرسیوم سپاه واگذار کند و در نتیجه اعتماد مبین برنده‌ی معامله شد (Forozan, 2016, pp. 158-159).

فقیه متمرکز کرد، راه نابودی آن را هموار کرده است. اکنون که *انفال* اکثر خزانه‌ی عمومی را بلعیده است، پرسش این است که آیا این به خزانه‌ی عمومی جدید دولت تبدیل خواهد شد؟

## ۷-۶ انفال و هماهنگی دستوری (آمرانه)

بخش دولتی پس از انقلاب ۱۹۷۹ و در طول جنگ هشت ساله با عراق (۱۹۸۹-۱۹۷۹) غالب بود. با رعایت اصل ۴۴ قانون اساسی، کلیه صنایع اساسی و بزرگ، تجارت خارجی، بانکداری، بیمه، انرژی، سدسازی و آبیاری کلان، صدا و سیما، پست، تلگراف و تلفن، راه و راه آهن، هواپیمایی‌ها و خطوط، کشتیرانی و غیره رسماً در دست دولت متمرکز شدند. احسانی (Ehsani, 2009, p. 27) خاطرنشان کرد که اشتغال بخش دولتی پس از انقلاب بیش از دو برابر شد، از ۱/۷ میلیون در سال ۱۹۷۶ به ۳/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۸۶ رسید. بنا بر منابع وی، طی سه سال پس از انقلاب، از هر شش ایرانی بالای ۱۵ سال، یک نفر متعلق به این یا آن نهاد دولتی و انقلابی بوده است. با این حال، به رغم این مداخله‌ی گسترده‌ی دولت در همه‌ی بخش‌های اقتصادی و اشتغال‌زایی، اقتدار و ساختار متمرکز و سلسله‌مراتبی آن توسط دو گرایش عمده تضعیف شد: (۱) ابتکارات خودجوش انقلابی؛ (۲) توسعه‌ی یک نظام موازی اسلامی.

اولی در تمام کارخانه‌ها و شرکت‌هایی که صاحبان آنها از کشور فرار کرده بودند غالب بود. کارگران کنترل خود را بر خط تولید و سیاست‌های اشتغال اعمال کردند و حتی در برخی موارد مجبور به مدیریت بنگاه‌های "متروکه" شدند. تحولات انقلابی ارتش رسمی و بوروکراسی دولتی را فلج کرد. هماهنگی تعاونی جایگزین هماهنگی دستوری (آمرانه) در سال‌های اول انقلاب (۱۹۸۲-۱۹۷۹) شد. نیروهای اسلامی از بدو پیدایش با این شکل جدید هماهنگی خودانگیخته مخالفت و آن را سرکوب کردند. با این حال، آنها هماهنگی دستوری (آمرانه) را تقویت نکردند، زیرا نهادهای موازی انقلابی خود را ایجاد کردند که ساختار متمرکز و سلسله‌مراتبی دولت را تضعیف می‌کرد. از این رو، با وجود گسترش بی‌سابقه‌ی وسعت و گستره‌ی بخش دولتی در پی انقلاب و جنگ، هماهنگی دستوری (آمرانه) نتوانست عمل کند.

ساختار دوگانه‌ی جمهوری اسلامی ایران، بحران هماهنگی دستوری را تداوم بخشید. اختیارات رئیس جمهوری اسلامی به طور سیستماتیک توسط ولایت فقیه سلب شد و دادگاه‌های اسلامی جایگزین دادگاه‌های مدنی شدند. این دوره مربوط به مرحله‌ی اول *انفال* است که طی آن تکثیر خیریه‌های اسلامی سازمان‌تأمین اجتماعی را غیرمتمرکز کرد. ساختار سلسله‌مراتبی دولت نیز به دلیل نظام موازی اسلامی تضعیف شد.

اقتدار "نهادهای انقلابی اسلامی" نوتاسیس، سلسله‌مراتب رسمی دولت را تحت‌الشعاع قرار داد. علاوه بر این، ایجاد و رشد کمیته‌ها، سپاه و بسیج، اقتدار *ژاندارمری*، *شهرداری* (نیروی انتظامی باقی مانده از دوران شاه) و ارتش را تضعیف کرد. همین امر در مورد "اداره‌های انقلابی" نوتاسیس مانند "جهاد سازندگی" که وزارت‌خانه‌ها را به چالش کشید، صادق است. صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی و *سازمان اقتصاد*



اسلامی اقتدار بانک مرکزی ایران را در خلق پول نادیده گرفت. اقتدار دولت زمانی رسماً زیر سوال رفت که نتوانست از نهادهای تحت نظارت مستقیم رهبری مالیات بگیرد.<sup>۲۸</sup> قوای مجریه و مقننه نتوانستند بازرسی عمومی از فعالیت‌های مالی این نهادها انجام دهند. خزانه‌ی عمومی توسط خزانه‌ی مقام معظم رهبری واقع در بیت‌الامام (بیت مقام معظم رهبری) تضعیف شد. کوچک‌سازی دولت از زمان هاشمی رفسنجانی آغاز شد و در زمان خاتمی نیز ادامه یافت. اما بحران بدهی دولت حتی در زمان افزایش بی‌سابقه درآمدهای نفتی هم‌چنان ادامه داشت.

در مرحله دوم *انفال*، مالکیت‌های عظیم بنیاد و ستاد از طریق رژیم مصادره‌ای تقویت شد و سپاه آغاز به دخالت در اقتصاد کرد. به موازات خصوصی‌سازی نظام بانکی و کاهش اموال دولتی در بخش بانکی و بیمه، وجوه کلان قرض‌الحسنه‌های اسلامی به بانک‌های اسلامی تبدیل شد و بر نظام بانکی و بیمه تسلط یافت. به عبارت دیگر، سهم رو به کاهش بخش دولتی به تصرف *انفال* و سپاه درآمد.

پیشرفت *انفال* برای هماهنگی دستوری از همه لحاظ مضر بود. فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶، بخش دولتی را به ۲۰ درصد از آنچه در مرحله‌ی اول *انفال* بود، کاهش داد. نه تنها اندازه‌ی بخش دولتی کوچک شد، بلکه بر ارائه‌ی سلسله‌مراتبی و متمرکز خدمات و کالاهای عمومی نیز تأثیر منفی گذاشت. جنبش اصلاح طلبی برای بازسازی اقتدار جمهوری در هماهنگی با قدرت اختیاری مقام معظم رهبری به بن بست رسید و ناتوانی و عقیم بودن خود را نشان داد. همان‌طور که مالونی (Maloney, 2015, p. 312) به درستی اشاره کرد، رئیس‌جمهور اصلاح طلب خاتمی مانند یک شیر وارد ریاست جمهوری شد و چون روباهی از آن خارج شد. این سخنان فراموش نشدنی او بود که رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی چیزی جز "کارگزار" نیست. همین ماجرا برای رئیس‌جمهور روحانی تکرار شد.

به طور خلاصه، بحران هماهنگی دستوری (آمرانه) از انقلاب ۱۹۷۹ شروع شد، اما به دلیل ولایت فقیه و تصاحب اموال عمومی توسط *انفال*، نهادینه شد. اعتبار "انقلابی" و "اسلامی" نهادهای موازی تازه متولد، بحران بخش دولتی را تداوم بخشید و مانع از هرگونه اصلاح برای بازسازی این بخش و برقراری مجدد هماهنگی دستوری شد.

<sup>۲۸</sup> یکی از روش‌های معافیت مالیاتی نهادهای ولایی در مرحله‌ی نخست *انفال* از طریق حکم رهبر معظم و رهبر انقلاب آیت‌الله خمینی صورت می‌گرفت: در اواسط دهه‌ی ۶۰، در مناقشه‌ای که میان آستان قدس رضوی و دولت موسوی و مجلس در مورد معافیت مالیاتی شکل گرفت، آیت‌الله خمینی در "حکم به نخست وزیر (معافیت مالیاتی آستان قدس رضوی و مؤسسات وابسته)"، که به درخواست عباس واعظ طبسی، تولیت آستان قدس ابلاغ شد، آن را از پرداخت مالیات معاف کرد: «جناب آقای موسوی، نخست وزیر محترم، همان‌طور که قبلاً گفته‌ام آستان قدس رضوی و شرکتها و مؤسسات وابسته از پرداخت هر گونه مالیاتی معاف می‌باشند. نظر اینجانب را به مقامات ذی ربط ابلاغ نمایند.» (مترجم)

## ۷-۷ انفال و هماهنگی بازاربنیاد

هماهنگی غیرشخصی بازار به فعالیت‌های بخش خصوصی بستگی دارد. همان‌طور که کورنای (1990a) اشاره کرد، یک پیوند قوی یا قرابتی طبیعی بین هماهنگی بازار و مالکیت خصوصی وجود دارد. بنابراین، تحقیق در مورد سهم بخش خصوصی در اندازه‌گیری جایگاه هماهنگی بازار در اقتصاد بسیار مهم است. سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران چقدر است؟

یک برآورد رسمی حاکی از آن است که بخش دولتی و نیمه دولتی دو سوم اقتصاد ایران را در اختیار دارند و بخش خصوصی یک سوم باقی مانده را تشکیل می‌دهد (Ettelaat, October 29, 2006). اگرچه فرمان خصوصی سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ اولین تلاش عمده برای خصوصی سازی از زمان تأسیس جمهوری اسلامی ایران بود، اما اجرای آن، سهم بخش خصوصی را بیش از ۱۳/۵ درصد افزایش نداد. همان‌طور که در بخش پیشین بحث شد، در غیاب سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌ی ایرانیان در خارج از کشور، خصوصی سازی عمدتاً سهم *انفال*، سپاه و بسیج را افزایش داد. به گفته‌ی احسانی (2009, p. 30)، «دولت بر اقتصاد ایران مسلط است و به شکلی طعنه‌آمیزی این سلطه از سال ۲۰۰۵ در حال افزایش است. در حال حاضر بیش از ۵۰۰ شرکت بزرگ دولتی وجود دارد که به نوبه خود از بیش از ۱۶۰۰۰ شرکت تابعه تشکیل شده است. در سال‌های اخیر، شرکت‌های دولتی تا ۷۶ درصد از کل بودجه ملی و دو سوم تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده اند».

این تخمین مستلزم بررسی دقیق است زیرا بلکه شامل هر دو بخش دولتی و نهاد‌های موازی فراقانونی (به اصطلاح بخش عمومی غیردولتی) باشد که بر اقتصاد ایران تسلط دارند. برآورد برای بخش خصوصی که ۲۴ درصد از سهم باقی‌مانده را شامل می‌شود، قابل قبول به نظر می‌رسد. علاوه بر این، خصوصی سازی نقش مالکیت خصوصی را در بخش تولید افزایش نداد. در واقع، بسیاری از خریداران خصوصی شرکت‌های دولتی را خریدند، کارگران را اخراج کردند، عنوان کاربری زمین مالکیت را تغییر دادند، دارایی‌ها را فروختند و روی املاک و مستغلات سوداگری کردند (Sharq, August 16, 2006). آنها به حداکثر رساندن سود صنعتی علاقه‌مند نبودند، بلکه بیشتر به برچیدن شرکت‌های موجود و فروش دارایی‌ها در بازارهای سوداگری علاقه داشتند.

به عبارت دیگر، در حالی که دارایی دولتی در طول دوره‌ی پس از جنگ کاهش یافت، بخش خصوصی نتوانست سهم خود را به دست آورد. در همین راستا، شکست هماهنگی دستوری هماهنگی بازار را تقویت نکرد. تنها جایگاه نهاد‌های موازی اسلامی را تقویت کرد. هماهنگی بازار عمدتاً به عنوان واسطه‌ای برای این نهادها رشد کرد. نتیجه یک بازار "وابسته" بوده است که به عنوان پیمان‌کار فرعی *انفال*، سپاه و بسیج عمل می‌کند. من این نوع خاص از بازار را بازار *سیاسی* می‌نامم.

برای مثال، در حالی که انحصار دولتی بر تجارت خارجی از مداخله‌ی بخش خصوصی در سازماندهی صادرات و واردات طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۹ اجتناب می‌کرد، آن دسته از بازرگانان بازار که روابط شخصی با رهبران اسلامی داشتند، می‌توانستند از نرخ‌های ارز

چندگانه بهره مند شوند.<sup>۲۹</sup> یک بازار "سیاسی" وابسته برای به حداکثر رساندن رانت خواری ایجاد شد. **بازارهای سیاسی** در چارچوب **انفال** و نهادهای اقتصادی موازی رشد کردند. تحریم‌های ایالات متحده هم‌چنین منجر به یک بازار سیاسی موازی شد که از فعالیت‌های مربوط به دور زدن تحریم‌ها سود می‌برد.<sup>۳۰</sup> مداخله‌ی سپاه در اقتصاد هم‌چنین باعث ارتقای پیمان‌کاری فرعی شرکت‌های خصوصی‌ای شد که برای آن کار می‌کردند. تقریباً ۵۰۰۰ شرکت پیمان‌کاری فرعی به معاملات **خاتم متکی** بودند (Vahabi, 2005). در حالی که **قوارگاه خاتم** مستقیماً معاملات کلان بیش از یک میلیارد دلار را انجام می‌داد، اغلب در ازای دریافت پورسانت، قراردادهای کوچک‌تری را به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌کرد. سیستم پیمان‌کاری پس از انقلاب اقتصادی اسلامی در سال ۲۰۰۶ شکوفا شد.

اما "بازارهای سیاسی" چه هستند؟ آنها نوعی بازار هستند که بر مکانیسم‌های تخصیص اجباری فرااقتصادی از جمله انحصار دولتی یا امتیازات اعطا شده توسط قدرت حاکم یا دیگر فرماسیون‌های سیاسی راهبر متکی هستند. ادغام مالکیت و حاکمیت بازارهای سیاسی را تغذیه می‌کند. آنها از دو جنبه‌ی عمده، با هماهنگی غیرشخصی بازار متفاوت هستند.

اولاً، به جای **تصاحب قیمت‌محور** هر محصول و خدمات از طریق مبادلات "داوطلبانه‌ی" بازار، **تخصیص اجباری** غالب است. انتقال دارایی لزوماً بر اساس قیمت نیست؛ می‌تواند رایگان و بدون استفاده از مکانیسم قیمت و توسل به ابزارهایی مانند مصادره، قراردادهای بدون مزایده، و با وام و اعتبار رایگان باشد.

دوم، بازارهای سیاسی **غیرشخصی** نیستند، آنها به شدت رابطه‌ای هستند و تنها بر اساس اعتماد شخصی یا نهادی وجود دارند. سرمایه‌ی اجتماعی شهرت، یا نزدیکی به قدرت سیاسی، اولین شرط برای پاگیری یک معامله است. سرمایه‌گذاری نه تنها پولی (pecuniary) بلکه غیرپولی نیز هست. پایبندی به کد رفتار سنتی و قوانین عرفی غیررسمی بخشی از سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی اجتماعی شهرت است. پیشینه‌های سیاسی، مذهبی و خانوادگی از سرمایه‌های شهرت حمایت می‌کنند، اما این سرمایه‌گذاری دائمی در این نوع خاص از سرمایه‌ی غیرقابل رویت، برای تداوم مشارکت فعال و شبکه‌سازی در حلقه‌های افراد مورد اعتماد، ضروری است. بازارهای سیاسی با نظام کاست (caste) و ازدواج‌های میان-گروهی سازگار است.<sup>۳۱</sup>

مزایا و معایب بازارهای سیاسی چیست؟ مهم‌ترین مزیت آنها این است که در هزینه‌های تراکنشی صرفه جویی می‌کنند زیرا آنها مبتنی بر تماس‌های غیررسمی و بدون قانونی هستند که متحمل اکثر هزینه‌های اولیه و **پسا تراکنشی** که اولیور ویلیامسن (Williamson, 1985) به آن اشاره دارد، نمی‌شوند. با این حال، در حالی که هزینه‌های

<sup>۲۹</sup> این موضوع در بخش دوم همین فصل بررسی شده است.

<sup>۳۰</sup> تحریم‌ها بر گروه‌های مختلف جمعیت اثری نامتقارن داشت. به گفته الم‌ستد، (Olmsted, 2013) مشابه با عراق و غزه، ممنوعیت‌ها و تحریم‌های آمریکا تأثیر منفی بر اشتغال زنان، به ویژه بر زندگی زنان از پایین‌ترین قشر جامعه ایران گذاشت.

<sup>۳۱</sup> در مورد اهمیت ازدواج‌های میان-گروهی در میان اعضای برجسته‌ی جمهوری اسلامی ایران رجوع کنید به بروجردی و رحیم‌خانی (Boroujerdi, Rahimkhani, 2018).

تراکنش‌ها برای طرفین درگیر در بازارهای سیاسی تقریباً صفر است، آنها هزینه‌های تراکنشی بی‌حد و حصر برای معامله‌گران در بازارهای غیرشخصی ایجاد می‌کنند. کسانی که جزء معتمدین نیستند، وقتی به هماهنگی بازار وارد می‌شوند، باید انواع هزینه‌های تراکنشی بپردازند و حتی در این صورت، آنها از حفاظت دارایی‌های خود مطمئن نخواهند بود زیرا می‌توان آنها را به بهانه‌های خودسرانه مصادره کرد. بازارهای سیاسی ناکارآمدی بلایی برای سرمایه داری بازار ایجاد می‌کنند، زیرا هزینه‌های تراکنشی برای کل اقتصاد به شدت افزایش می‌یابد.

علاوه بر این، در حضور بازارهای سیاسی، بازارها هم کاملاً بدون محدودیت (لیبرالیزه)، و در عین حال بیش از حد تنظیم می‌شوند. کوویل (۲۰۱۳، Coville) بیش از ۵۰ نوع مجوز لازم را برای راه اندازی یک شرکت در ایران از هم تفکیک می‌کند و موانع نهادی‌ای را که مانع از کارکرد بازار می‌شوند، برجسته می‌کند. هزینه‌های بالای تراکنش در اقتصاد ایران حاکم است (Renani, 2010)،<sup>۳۲</sup> در حالی که بازارهای سیاسی از این هزینه‌ها مستثنی هستند. به این معنا، بازارهای سیاسی روابط بازار را هم تقویت می‌کنند و هم مانع می‌شوند. به طور کلی، آنها منبع ناکارآمدی تخصیصی (allocative) و مولد هستند. انقلاب اقتصادی اسلامی، بازارهای سیاسی را در بازارهای کالا، پولی و سرمایه تعمیم داد.

در بازار سرمایه، همان‌طور که قبلاً گزارش شد، ۸۵ درصد بورس ایران در اختیار صندوق‌های بازنشستگی، سازمان تامین اجتماعی، بنیادهای مختلف و شهرداری‌ها است (Ehsani, 2009, p. 32).<sup>۳۳</sup> همین امر در مورد بازار پولی نیز صادق است. سایت فرارو (Fararu, 12 May, 2009) گزارش داد که در حالی که دولت طبق برنامه‌ی پنج ساله‌ی دوم توسعه (۱۹۹۵-۱۹۹۹) قرار بود ۵۰ درصد از صندوق ذخیره ارزی را به بخش خصوصی اختصاص دهد، سهم بخش خصوصی از ذخیره ارزی در سال ۲۰۰۸، در مقایسه با افزایش سهم بخش‌های دولتی و عمومی غیردولتی کم‌تر از ۲۰ درصد بوده است.<sup>۳۴</sup>

بازار محصولات نیز تحت سلطه بازارهای سیاسی است، با امتیازات الیگارش‌ی در واردات و صادرات محصولات مختلف مانند نفت، شکر، آهن، پتروشیمی، خودروهای

<sup>۳۲</sup> زانی (۲۰۱۰) با مقایسه داده‌های مربوط به تعداد چک‌های بدون وجه صادر شده توسط اشخاص حقیقی و حقوقی در سال ۱۹۹۲ و ۱۹۷۶ (قبل از انقلاب ۱۹۷۹) سعی در اندازه‌گیری یک نوع هزینه تراکنش، یعنی هزینه‌های اجرایی دارد. او متوجه می‌شود که این رقم در سال ۱۹۹۲ ۴۵ برابر شده است.

<sup>۳۳</sup> بازار بورس تحت رهبری دولت، در سال‌های پایانی ریاست جمهوری روحانی (۲۰۰۲-۲۰۱۱) برای تامین کسری بودجه دولت از طریق بسیج پس‌اندازهای خصوصی شهروندان بر اساس وعده‌های دروغین مبتنی بر "تضمین" بازدهی بالا در سهام‌شان، حتی در شرایطی که اقتصاد، با نرخ رشد اقتصادی منفی ۶/۷۸ در رکود بود، استفاده شد.

<https://www.macrotrends.net/countries/TRN/iran/economic-growth-rate#>

برگرفته در ۱۰ ژانویه ۲۰۲۲.

<sup>۳۴</sup> یکی دیگر از ابعاد به حاشیه راندن بخش خصوصی در بازار پولی، انحلال هیئت امنای ذخایر ارزی به عنوان نهادی مستقل متشکل از دولت و مسئولان بانک مرکزی برای تصویب وام‌های درخواستی بخش خصوصی در سال ۲۰۰۸ است. فروزان (2016, p. 152) نشان می‌دهد که انحلال هیئت امناء توسط "دستگاه‌های شبه دولتی مانند سپاه" آغاز شد تا بدون هیچ نظارت و ممیزی عمومی، از ارز به صلاح‌دید خود استفاده کنند.

لوکس و غیره. قراردادهای بدون مزایده، موقعیت انحصاری یا انحصار چند شرکت محدود (oligopolistic) در بازار، معافیت مالیاتی، دسترسی خاص به ارز سخت، اعتبارات بانکی آسان، و انضباط شل بودجه مختلف و ویژگی‌های خاص بازارهای سیاسی را توصیف می‌کنند.

وضعیت در بازار کار متفاوت است. نظام دستمزد و حقوق و روابط پولی دو رکن اساسی روابط تولیدی در ایران هستند. با استفاده از اصطلاحات مارکسیستی، سرمایه داری بازار بر "شیوه تولید" در ایران تسلط دارد. با این حال، فرآیند تولید سرمایه‌داری صرفاً اقتصادی نیست، بلکه به همان اندازه شامل عوامل متعدد سیاسی و ایدئولوژیک است. مفهوم بوراوی از "رژیم کارخانه" برای درک این روابط چند عاملی مفید است.

رژیم کارخانه اساساً با رابطه‌ی بین کارخانه و دولت تعیین می‌شود. بوراوی کرد: (۱) "استبداد تولیدی" اولیه مبتنی بر اجبار اقتصادی در بازار کار که مارکس در جلد ۱ سرمایه توصیف کرده است. سیستم مانوفاکتور انگلیسی در اوایل قرن نوزدهم نمونه‌ای از این دست را ارائه می‌دهد.<sup>۳۰</sup> (۲) شکل توسعه‌یافته‌تر، "ساختن رضایت" یا "رژیم‌های هژمونیک" سرمایه داری انحصاری، به عنوان نمونه‌ی دوم طبقه‌بندی شده است. این بر اساس رضایت یا سازش بین کارگران و کارفرمایان است که با خودمختاری محدود کارگران همراه است. چنین رژیمی نتیجه‌ی مداخله‌ی دولت برای تضمین حداقل سطح معیشت و حق چانه زنی دسته‌جمعی است تا کارگران از بازار کار جدا شوند و کارفرمایان انگیزه پیدا کنند تا به اقدامات متقاعدکننده‌تری برای کنترل کار متوسل شوند. مقایسه‌ی ایالات متحده با انگلستان، ژاپن و سوئد تأثیر تنوعات ملی را در رژیم‌های هژمونیک نشان داده است. با این حال، در همه‌ی این موارد، دستگاه دولتی از سلسله مراتب کارخانه جدا نگه داشته شده است. (۳) نمونه سوم، رژیم کارخانه‌ای "استبداد بوروکراتیک" در نظام‌های اقتصادی نوع شوروی است که در آن دستگاه دولتی با سلسله مراتب کارخانه‌ای ترکیب شده و این نمونه در تضاد شدید با رژیم‌های هژمونیک در سیستم سرمایه‌داری پیشرفته است. این رژیم بر سازوکارهای سرکوبگرانه و مداخله‌ی بوروکراتیک دولت در کارخانه و اقتصاد بنا شده است.

رژیم کارخانه در ایران پس از انقلاب چندین مرحله را تجربه کرد، اما شکل رایج از سال ۱۹۸۲ نمونه‌ی اولیه‌ی جدیدی است که نمی‌توان آن را به هیچ یک از سه مدل فوق‌الذکر بوراوی تقلیل داد. نام این نمونه‌ی چهارم را "کورپوراتیسم اسلامی" (Islamic corporatism) می‌گذارم. عموماً اعتقاد بر این است که ترتیبات کورپورتیستی "همیشه

<sup>۳۰</sup> «در درون نظام سرمایه داری همه روش‌ها برای افزایش بهره‌وری اجتماعی کار به هزینه‌ی فرد کارگر انجام می‌شود. همه ابزارهای توسعه‌ی تولید خود را به ابزاری برای تسلط و استثمار بر تولیدکنندگان تبدیل می‌کنند. آنها کارگر را مثله می‌کنند و به یک خرده مرد تبدیل می‌کنند، او را تا حد زائده ماشینی تنزل می‌دهند، هر باقیمانده‌ی جذابیت را در کارش از بین می‌برند و آن را به زحمتی تنفرانگیز تبدیل می‌کنند. آنها به همان نسبی که علم به عنوان یک قدرت مستقل در آن گنجانده شده است، توانایی‌های فکری فرآیند کار را از او دور می‌کنند. ... او را در فرآیند کار در معرض یک استبداد قرار می‌دهند ... آنها زمان زندگی او را به زمان کار تبدیل می‌کنند و زن و فرزندش را به زیر چرخ‌های نیرومند سرمایه می‌کشاند.»

(منبع: <https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/Capital-Volume-I.pdf>; کارل مارکس، سرمایه، جلد ۱، ص ۴۴۹). (مترجم)

نتیجه‌ی یک ابتکار دولتی است و استقرار آنها نشان‌دهنده‌ی یک استراتژی قوی دولتی برای مدیریت تنش سیاسی است" (Foweraker, 1987, p. 58). اشمیتز (Schmitter, 1974) این رویکرد را با پیشنهاد تمایز بین دو سیستم زیرمجموعه‌ی کورپوراتیسم، یعنی "کورپوراتیسم دولتی" و "کورپوراتیسم اجتماعی" تغییر داد. ترتیبات کورپوراتیسم اسلامی نتیجه‌ی دولت رسمی نبود، بلکه یک "استراتژی سلطه" بود که توسط نهادهای اسلامی موازی نوتاسیسی اجرا شد که سعی در مدیریت منازعات سیاسی داشتند.

کورپوراتیسم اسلامی نه از منافع اقتصادی، بلکه از الزامات سیاسی ناشی می‌شود. این کار توسط کارگران اسلام‌گرا مرتبط با نهادهای موازی حاکمیتی انجام می‌شود که شیوه‌ی انحصاری میانجی‌گری در مناقشه‌ی سرمایه‌کار را نشان می‌دهند. این نهادهای موازی در سطح کارخانه (شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی کارگری) و در سطح ملی (خانه کارگر) شبیه جنبش‌های فاشیستی در میان کارگران و دهقانان ایتالیا، آلمان و اسپانیا در دوران فرانکو هستند. آنها می‌کوشند هم نیروی اپوزیسیون "دستگاهی" و هم "ضد دستگاهی" را در کارخانه نمایندگی کنند: آنها نماینده‌ی "دستگاه" در برابر هر جنبش مستقل کارگری هستند، و به عنوان نیروی پیشرو "اپوزیسیون" علیه "طبقه لیبرال سرمایه دار" در سطح کارخانه، برای منافع مستضعفان عمل می‌کنند.

هر شکل مستقل کارگری در این نوع رژیم کارخانه ممنوع است و سرکوب وحشیانه می‌شود. به یک معنا، قراردادهای کار مبتنی بر نیروی کار "آزاد" نیست، بلکه بر اساس کار "اجباری" است، زیرا اقدام جمعی مستقل کارگران، اعتصاب‌ها، و هر شکل دیگری از ابراز نظر غیرمجاز است. با این حال، این به معنای عدم وجود اعتصابات و اعتراضات خودجوش بدون برنامه (wildcat strikes) علیه کارفرمایان نیست. "اپوزیسیون" ممکن است توسط جنبش‌های کارگری مستقل آغاز شود، اما نیروهای اسلام‌گرا اغلب به عنوان "رهبران" نیروی "ضد نئولیبرال" و "ضد سرمایه‌داری" مداخله می‌کنند تا آنها را از درون متحول کنند و آنها را به یک نیروی طرفدار حاکمیتی با برخی مطالبات جزئی "اقتصادی" تبدیل کنند. این نکته در بخش بعدی بیشتر بررسی خواهد شد.

همان‌طور که در فصل ۴ بحث شد، سرمایه‌داری سیاسی یک نظام اجتماعی-اقتصادی متمایز در حوزه‌ی تولید را تشکیل نمی‌دهد، اما به طرق مختلف بر حوزه‌ی توزیع تأثیر می‌گذارد. سرمایه‌داری سیاسی اسلامی به ویژه سیستم تأمین اجتماعی را از طریق *انفال* و موسسات خیریه اسلامی که در فصل ۶ توضیح داده شده است، تعبیه کرده است. علاوه بر این، چندین اشکال تبعیض در بازار کار از جمله به حاشیه راندن جنسیتی در اشتغال را برجسته کرده است. این موضوع در ادبیات فمینیستی از منظر جنسیت طبقاتی بررسی شده است (Hoomanifar & Zangenah, 2021). بهداد و نعمانی (Behdad & Nomani, 2012) میزان و الگوی محرومیت زنان و الحاق آنها در بازار را بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۲۰۰۶ از دیدگاه اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌اند.

یک جلد ویرایش شده توسط بهرامی‌تاش و صالحی اصفهانی (Bahrami-Tash & Salehi-Esfahani, 2011) تلاش می‌کند تا این ایده را برجسته کند که فرآیند اسلامی‌سازی بر "اشتغال محجبه" تأثیر منفی گذاشته است. آنها معتقدند توسعه و اسلامی‌سازی در حکومت جمهوری اسلامی ایران با هم آشتی داده شده‌اند. در فصل ۵، ویراستاران منابع بیکاری در میان زنان را تفکیک می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند که علت آن

فرآیند اسلامی‌سازی نیست، بلکه بیشتر به دلیل تحصیلات عالی زنان است. استراتژی مشابهی در سطح نظری توسط کاروالیو (Carvalho, ۲۰۱۳) دنبال شده است که حجاب در میان زنان مسلمان را به عنوان مکانیسم تعهدی که وسوسه‌ی انحراف از هنجارهای رفتاری مذهبی را محدود می‌کند، الگوپردازی کرد. این تحلیل نشان می‌دهد که حجاب یک استراتژی برای ادغام است که زنان را قادر می‌سازد تا از فرصت‌های اقتصادی بیرون از خانه استفاده کنند و در عین حال خوش‌نامی خود را در اجتماع حفظ کنند.

مشکل این نوع استدلال این است که نشان می‌دهد چگونه "حجاب" می‌تواند منبع یکپارچگی اجتماعی زنان مسلمان جوان باشد، بدون این که به پرسیم این نوع "ادغام" متناقض، چه مشکلات و تضادهای دیگری ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، ستاری (Satari, 2020) نشان می‌دهد که نوع جدیدی از اشتغال تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران برای زنان پدید آمده است: رانندگان زن تاکسی‌های زنانه. این افزایش در اشتغال "محجبه"، بر اساس "تاکسی‌های منفک تبعیض‌آمیز" (segregated taxis) است. این نوع از ادغام "تفکیک شده" زنان فراوان است: اتوبوس‌های جدا، کلاس‌های درس جدا، جشن‌های مجزا و غیره. همین امر در مورد مدافعان مدرنیته اسلامی نیز صادق است. اگر "بیکاری بیشتر" در میان زنان به دلیل اسلامی‌سازی نیست و بلکه تحصیلات عالی است، پس چرا زنان تحصیل‌کرده باید بیشتر در معرض بیکاری بالاتری تحت نظارت جمهوری اسلامی باشند؟ به عبارت دیگر، چرا گسست بین تحصیل و اشتغال در بازار کار واجد شرایط ایران، به‌ویژه در مورد اشتغال محجبه تأکید می‌شود؟

## ۷-۸ انفال و هماهنگی تعاونی

هماهنگی تعاونی در نتیجه‌ی مشارکت کارگران در فرآیند انقلابی در نیمه‌ی دوم تابستان ۱۹۷۸ پدیدار شد. بیات (Bayat, 1987, pp. 85-87) روند تحول خواسته‌های اقتصادی-سیاسی طبقه کارگر ایران را از ماه مه ۱۹۷۸ تا ژانویه ۱۹۷۹ به تصویر کشید. تا اکتبر ۱۹۷۸ حدود ۵۵ درصد از مطالبات هنوز به شکل اقتصادی بود. «راهبرد دولت در این مرحله این بود که با دادن امتیازات اقتصادی، مطالبات سیاسی را متوقف کند. به این ترتیب، در شش ماه، دستمزد کارگران به طور متوسط ۲۵ درصد افزایش یافت. برخی از بخش‌ها، مانند فلز و ساختمان، ۶۰ درصد افزایش حقوق دریافت کردند (Central Bank of Iran, 1980, p. 25). افزایش دستمزد با پرداخت مزایای دیگری مانند مسکن، کمک هزینه کودک و اضافه کار همراه بود» (Bayat, 1987, p. 88). نقطه عطف جنبش کارگری اعتصاب نفت در اکتبر تا نوامبر ۱۹۷۸ بود که سوپری و مگداف (Sweezy & Magdoff, 1979, p. 17) در مورد آن چنین اظهارنظر کردند: «در تاریخ اخیر کمتر نمایی وجود داشته است که به اندازه‌ی ۷۰ هزار کارگر نفت، همواره از پردرآمدترین و ممتازترین قشر طبقه کارگر، الهام بخش و دلگرم‌کننده باشد، و مجموعه‌ی عظیم تولید و پالایش به نام صنعت نفت ایران را به طور کامل متوقف کند. و این کار را نه برای دستمزد بهتر یا امتیازات ویژه کردند، بلکه برای حمایت از مطالبات سیاسی کل مردم ایران مبنی بر این که شاه باید برود، انجام دادند». فهرست مطالبات

کارگران ستادی اهواز در ۸ مهر ۱۳۵۷ شامل ۱۲ خواسته بود که ۳ مورد آن سیاسی بود: «(۱) پایان حکومت نظامی؛ (۲) همبستگی و همکاری کامل با معلمان اعتصابی؛ (۳) آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی» (Turner, 1980a, p. 282).

این تولد نیروی سیاسی جدیدی بود که رژیم شخصی شاه را به چالش می کشید. کارگران کمیته های اعتصابی را ایجاد کردند که به شوراهای کارگری، مرکز جدید قدرت تبدیل شد. به گفته گودی (Goodey, 1980)، این شوراها که محدود به بخش نفت نبودند، "قدرت دوگانه ای" ایجاد کردند که کنترل کارگران بر تولید را در سطح کارخانه<sup>۳۶</sup> اعمال و رژیم شاه را در سطح ملی فلج می کرد (Turner, 1980b). به این فهرست بلند، ظهور شوراها در میان جنبش های قومی و دهقانی در کردستان و ترکمن صحرا در پی انقلاب را نیز باید اضافه کرد. اعتصابات در بخش نفت به دلیل "قدرت ویرانگرش" (Vahabi, 2004)، نقش رهبری از پایین را در جنبش داشت، یا آن چه جعفری (Jafari, 2013) "قدرت مخل" نامید، یعنی توانایی بالقوه برای ایجاد اختلال در فعالیت های تولیدی و بازتولیدی جامعه. قدرت کارگران نفت باعث به وجود آمدن سه نهادی شد که زیربنای قطب بدیل قدرت موازی با سلطنت مطلقه بودند: کمیته هماهنگی اعتصابات در صنعت نفت، شورای انقلاب اسلامی که نماینده اقتدار خمینی بود و کمیته های محله ای که وظیفه توزیع سوخت و امنیت محلی را بر عهده داشتند و سپس به کمیته ها تبدیل شدند، سازمان انقلابی جدیدی که تحت نفوذ خمینی بود (Jafari, 2018).

هماهنگی تعاونی در سه سال اول انقلاب (فوریه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۲) در اکثر کارخانه ها حاکم بود. می توان آن را با (۱) وضعیتی انقلابی مشخص کرد که با بحران عمومی بخش های دولتی و خصوصی مشخص می شود که دوره ای از خلأ سیاسی را آغاز می کند که در آن نهادهای قدیمی فلج شده بودند، اما نهادهای جدید هنوز به اندازه کافی قوی نبودند که جایگزین آنها شوند. (۲) شوراهای کارگری به عنوان نتیجه ی کنش جمعی کارگران در امور اقتصادی و سیاسی پدید آمدند. (۳) آنها کنترل خود را بر سیاست های تولید و اشتغال اعمال کردند. (۴) در غیاب اتحادیه های کارگری واقعی، شوراهای کارگری نیز مطالبات اقتصادی کارگران در مورد دستمزد، ساعات کار، شرایط مسکن و به طور کلی قانون کار را رهبری می کردند. (۵) شوراها نماینده ی همه کارگران بودند، بدون توجه به جایگاه آنها (یقه آبی یا سفید)، گروه صنعتی، یا مهارت و جنسیت شان.

همان طور که بیات (1987, p. 109-112) به طور متقاعدکننده ای استدلال کرده است، منشاء شوراهای کارگری را می توان در دو منبع جستجو کرد. اولاً، در بنگاه های متروکه ای که مدیران یا مالکان ترک شان کرده بودند، انگیزه ای برای کارگران وجود داشت که برای کنترل تولید و اشتغال پیشقدم شوند تا بنگاه بتواند به فعالیت خود ادامه دهد. ثانیاً، در بنگاه هایی که کارفرما در آن حضور داشت، شوراهای کارگری از نگرشی مبارزه جویانه تر برخوردار بودند. کارگران تصور جدیدی از حق مالکیت کارخانه و نحوه ی اداره ی جامعه در شرایط انقلابی داشتند. علاوه بر این، بسیاری از کارگران، رژیم قدیمی کارخانه را با استبداد شاه یکی می دانستند و از دموکراتیزه کردن واحد تولیدی به عنوان

<sup>۳۶</sup> رهنما (Rahnema, 1992) کنترل کارگران بر تولید را زیر سوال برده و "مشارکت کارگران" در مدیریت را پیشنهاد کرده است.



راه جایگزینی برای رژیم کارخانجاتی "استبداد بوروکراتیک"، که در آن پلیس مخفی شاه (ساواک) در سرکوب هر جنبش مستقل کارگری با همکاری نزدیک با کارفرما دخالت می‌کرد، حمایت می‌کردند.

در دوران پساانقلابی سه نیرو را باید در صنعت نفت متمایز کرد که منعکس‌کننده‌ی الگوی عمومی روابط قدرت بین کار و سرمایه در تقریباً همه‌ی شرکت‌های بزرگ و متوسط است.

۱. شوراهای کارگری که نماینده‌ی جنبش مستقل کارگری برای خودمدیریتی یا هماهنگی تعاونی بودند. شوراهای کوشیدند تا اواخر فوریه یا اوایل مارس ۱۹۷۹ فعالیت‌های خود را در سطح ملی هماهنگ کنند. نماد این هماهنگی "شورای سراسری کارکنان صنعت نفت" بود که نمایندگان شوراهای صنعت نفت، گاز و پتروشیمی را در سطح ملی گرد هم آورد (Jafari, 2021, pp. 269-270). ظهور این سازمان‌های مردمی در صنایع نفت و هماهنگی آنها در سطح ملی مانع بزرگی بر سر راه روند دولت‌سازی نیروهای اسلام‌گرا پس از فروپاشی رژیم شاه بود. شوراهای با رژیم جدید رابطه‌ی دوگانه داشتند. در حالی که این سازمان‌ها نسبت به دولت موقت «لیبرال اصلاح طلب» به رهبری بازرگان بی‌اعتماد بودند، شدیداً تحت تأثیر ایدئولوژیک شخصیت کاریزماتیک انقلاب اسلامی، آیت الله خمینی قرار داشتند. گفتمان پوپولیستی خمینی در مورد مستضعفان و عدالت اسلامی، کارگران، جمعیت فقیر شهری و روستایی را مورد خطاب قرار داد که او برای‌شان رهبر انقلاب بود.

۲. مدیران تکنوکرات بنگاه‌هایی که نمی‌توانستند دخالت شوراهای کارگری در مدیریت را بپذیرند. آنها مورد حمایت دولت موقت بازرگان و نمایندگان آن در صنعت نفت قرار گرفتند: ابتدا حسن نزیه که بین فوریه تا سپتامبر ۱۹۷۹ ریاست شرکت ملی نفت ایران را برعهده داشت و سپس علی اکبر معین فر جایگزین نزیه شد و برای مدت کوتاهی به عنوان اولین وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران از سپتامبر ۱۹۷۹ تا زمان اشغال سفارت آمریکا در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۸۰ بود. دولت موقت مخالف شوراهای بود، و در اوایل مارس ۱۹۷۹ بیانیه‌ای در مورد ماهیت و وظایف شوراهای به عنوان نهادهایی مجزا از دستگاه‌های اجرایی مانند مدیریت کارخانه منتشر کرد. وظیفه‌ی شوراهای برحسب دستور قرآن، دعوت به خیر، امر به معروف، و نهی از منکر بود (قرآن، آل عمران، ۱۰۴).<sup>۳۷</sup> به عبارت دیگر، شوراهای باید شکایات و خواسته‌های کارگران را ثبت و دسته‌بندی می‌کردند و به مسئولان می‌رسانند، و اتحاد میان کارگران و دستگاه‌های اجرایی را ترویج می‌دادند.

۳. خمینی، شورای انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی مستقیماً مخالف شوراهای کارگری نبودند. آنها در میان بسیاری از کارگران مسلمانی که قرار بود پایگاه اجتماعی انقلاب اسلامی باشند، یعنی **مستضعفان** در برابر مدیران "لیبرال، سرمایه دار" و کمونیست‌های ملحد، نفوذی قوی داشتند. خمینی و دیگر روحانیون برجسته‌ی شیعه طرفدار تبدیل شوراهای مستقل کارگری به شوراهای

<sup>37</sup> <http://www.islamic-laws.com/AmrBilMaroof.htm>

اسلامی کار بودند. شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی کارگری باید هم با مدیران "لیبرال-سرمایه‌دار" و هم با گرایش‌های چپ به ویژه گروه‌های کمونیستی مقابله می‌کردند. نیروهای اسلامی با ترکیب هژمونی ایدئولوژیک و سرکوب فیزیکی، جنبش مستقل کارگری را به شوراهای اسلامی کار تبدیل کردند. اقدامات سرکوب فیزیکی علیه فعالان چپ و نمایندگان مستقل کارگری که "پاکسازی" یا دستگیر و اعدام شدند، به کار گرفته شد.

ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های فوق‌العاده علیه "جنایات ضدانقلاب" در ۴ ژوئیه ۱۹۷۹، افرادی را هدف قرار داد که «در کارگاه‌ها و کارخانجات کشور اختلال ایجاد کنند یا کارگران را به ترک کار یا تعطیلی کارگاه یا کارخانه تشویق کنند»، و آنها را به حبس از دو تا ده سال تهدید کرد.<sup>۳۸</sup> علاوه بر این، ارتش تازه تأسیس اسلامی، سپاه، کمیته اسلامی و انجمن‌های اسلامی کارگری برای اعمال اقدامات سرکوبگرانه بسیج شدند.

به‌رغم اهمیت اقدامات سرکوبگرانه، هژمونی ایدئولوژیک خمینی و استراتژی آن مبتنی بر انحصار قدرت در دست انجمن‌های اسلامی نقش موثرتری در شکست هماهنگی تعاونی ایفا کرد. سه مرحله را می‌توان در تکامل و انقراض نهایی هماهنگی تعاونی شناسایی کرد. این مراحل بر اساس نفوذ ایدئولوژیک اسلام‌گرایان و نهادینه شدن آن در جنبش کارگری از فوریه ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۲ متمایز می‌شوند.

۱. مرحله اول: از پیروزی قیام علیه رژیم شاه در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ تا اشغال سفارت آمریکا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ آغاز می‌شود.

۲. مرحله دوم: از زمان گروگانگیری تا آغاز جنگ ایران و عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ را دربرمی‌گیرد.

۳. سومین یا آخرین دوره: سپتامبر ۱۹۸۰ تا ۳۰ ژانویه ۱۹۸۲ است که شورای کارمندان صنعت نفت توقیف شد و ۱۴۰ کارگر دستگیر و تعدادی اعدام و برخی دیگر به حبس‌های طولانی مدت محکوم شدند.

جعفری (2021) نیز سه مرحله را در تحول شوراهای کارگری پیشنهاد کرده است. گرچه دوره‌بندی او به من نزدیک است،<sup>۳۹</sup> من در معیار اصلی با وی اختلاف دارم. او بر سرکوب فیزیکی یا موضع تهاجمی/تدافعی جنبش کارگری تأکید می‌کند، در حالی که من به جای اجبار (coercion) برای تسخیر و سلطه بر شوراهای اسلامی کار، بر ایدئولوژی تأکید می‌کنم. در واقع، در دوره بندی مورد نظر من، اشغال سفارت آمریکا و نه حمله به کردستان، نقطه عطفی در موفقیت استراتژی کورپورتیسم اسلامی است. شعارهای "ضد لیبرال، ضد امپریالیستی" اسلام‌گرایان بخشی از استراتژی هژمونیک برای تبدیل شدن به میانجی انحصاری در کشمکش سرمایه و کار در سطوح کارخانه و ملی بود.

<sup>۳۸</sup> رجوع کنید به <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/98141> برگرفته در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۲.

<sup>۳۹</sup> سه دوره‌ی مورد نظر جعفری عبارتند از: (۱) فوریه تا اوت ۱۹۷۹ (از پیروزی قیام ضد شاه تا اولین حمله بزرگ به مخالفان در کردستان). (۲) سپتامبر ۱۹۷۹ تا -سپتامبر ۱۹۸۰ (با «وضعیت دفاعی» شوراها در برابر «حملات شدید نیروهای معین فر و طرفدار خمینی»). (۳) سپتامبر ۱۹۸۰ تا اوایل سال ۱۹۸۲ که دوره‌ی آغاز جنگ تا انحلال شورای کارکنان صنعت نفت را دربرمی‌گیرد (2021, pp. 265-266, 267-278).

به عنوان مثال، در پی گروگان‌گیری بود که شورای اسلامی کار کارگران نفت جزیره خارگ با صدور اطلاعیه‌ای خود را "سریازان خمینی در انتظار فرمان او" نامیدند و جریان انتقال نفت به آمریکا را متوقف کردند. (رجوع کنید به Jafari, 2021, p. 271). جنگ با عراق به معنای پایان هماهنگی تعاونی بود. احساسات ناسیونالیستی، جابجایی کارگران از جنوب، و بسته شدن میادین نفتی‌ای که در معرض حمله‌ی عراق بودند، شرایطی ایجاد کرد که در آن نیروهای اسلام‌گرا هر جنبش مستقل کارگری را تحت لوای منبعی برای اخلال در تلاش‌های جنگی و کمک به دشمن، کاملاً منحل کردند. تا پایان جنگ چیزی از هماهنگی تعاونی در بنگاه‌ها باقی نمانده بود.<sup>۴۰</sup>

مشخصه‌ی دوره ۱۹۸۹-۱۹۸۲ گسترش بخش‌های ملی‌شده‌ی تحت سلطه‌ی سازمان‌های اسلام‌گرا بود که به رژیم کارخانه‌ای جدید، یعنی "کورپورتیسم اسلامی" به اوج خود رسید. در این نوع کورپورتیسم، نحوه‌ی تنظیم معضلات اقتصادی مانند تعیین حداقل دستمزد را الزامات سیاسی تعیین می‌کند. این امر ایجاد شورای عالی کار را توضیح می‌دهد که حداقل دستمزد را در سطح ملی تعیین می‌کند. شورای عالی کار یک سازمان سه جانبه به ریاست وزیر کار و متشکل از سه نماینده از شوراهای اسلامی کار، سه نماینده از انجمن‌های کارفرمایی و سه نماینده‌ی منصوب از سوی دولت است. پایان هماهنگی تعاونی، هماهنگی دستوری (آمرانه) را گسترش نداد؛ کورپورتیسم اسلامی را ترویج و نهادهای موازی اسلامی را تقویت کرد.

## ۷-۹ انفال و هماهنگی ویرانگر

همان‌طور که در فصل ۲ تأکید شده است، هر نظام اجتماعی-اقتصادی مجموعه‌ای از چهار شیوه‌ی اصلی هماهنگی است که در آن یکی بر دیگران تسلط دارد. اگر هماهنگی تعاونی، دستوری و بازار در *بحران* باشد، هماهنگی ویرانگر بر نظام مسلط می‌گردد. علاوه بر این، هر شیوه‌ی هماهنگی شکل خاصی از تصاحب را فراهم می‌کند و با شکل خاصی از مالکیت قرابت طبیعی دارد. بنابراین، ارزیابی و اندازه‌گیری محل هماهنگی ویرانگر مستلزم بررسی دو عامل است: (۱) ساختار حقوق مالکیت و (۲) وضعیت درهم‌آمیختگی یا ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی.

من استدلال خواهم کرد که هماهنگی ویرانگر همواره بر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۸۲ مسلط بوده است. این تسلط در مرحله‌ی نخستین *انفال*،

<sup>۴۰</sup> قانون کار سال ۱۹۹۰ تصریح کرد که تنها یکی از سه نوع انجمن کارگری یعنی "شورای اسلامی کارگری"، "انجمن‌های صنفی" و "نمایندگان کارگران" می‌توانند در هر محیط کاری نمایندگی داشته باشند. شوراهای اسلامی کار فقط مختص بنگاه‌های بیش از ۳۵ نفر بود. شرکت‌های کوچک‌تر می‌توانند "نمایندگان" کارگران و "شوراهای صنفی" را برکنار کنند. شوراهای اسلامی کار فقط مختص شرکت‌های بالای ۳۵ نفر بود. شرکت‌های کوچک‌تر می‌توانند "نمایندگان" کارگران و "شوراهای صنفی" باشند. در هر یک از این سه نوع تشکل کارگری، کارگران تنها با موافقت کارفرمایان می‌توانند نمایندگان خود را انتخاب کنند و همچنین نیاز به تأیید وزارت کار و امور اجتماعی دارند. این رویه بدین ترتیب است که اتحادیه‌های کارگری مستقل و چانه‌زنی جمعی آزاد را در سطح شرکت یا صنعت منتفی می‌کند» (Karshenas, 2021, p. 7).

در ابتدا **سیاسی** بود که ناشی از بحران در سایر شیوه‌های هماهنگی بود. از طریق گسترش در مراحل دوم و سوم **انفال**، به سلطه‌ی **اقتصادی** تبدیل شد. برای نشان دادن این نکته، ساختار حقوق مالکیتی و درهم آمیختگی شیوه‌های مختلف هماهنگی در هر مرحله از **انفال** را بررسی خواهیم کرد.

ساختار مالکیت در فاز اول **انفال** (۱۹۷۹-۱۹۸۹) دو مرحله را طی کرد. مرحله‌ی اول (۱۹۷۹-۱۹۸۲) با غلبه‌ی تصرف عمومی منابع از جمله مصادره‌ی اجتماعی و عمومی املاک رها شده توسط شاه و ۵۳ صنعتگر و سرمایه‌گذار بزرگ مشخص شد. در حالی که این دارایی‌ها به سرعت به عنوان بخشی از **انفال** به دستور خمینی به **بنیاد مستضعفان** منتقل شدند، کنترل کارگران بر بنگاه‌های متروکه در سال ۱۹۸۲ پایان یافت. از آن زمان، مالکیت دولتی به دلیل اصل ۴۴ قانون اساسی و اقتصاد جنگی، در اقتصاد غالب بود. بخش خصوصی در این مرحله کوچک شد اما در دست بازرگانان ممتاز بازار متمرکز شد.

هماهنگی دستوری پیوندی قوی با مالکیت دولتی ایجاد می‌کند. اگرچه مالکیت دولتی در مرحله‌ی اول **انفال** غالب بود، اما به طرز متناقضی هماهنگی دستوری شکوفا نشد. این به راحتی قابل درک است زیرا نهادهای دولتی قدیمی به دلیل وضعیت انقلابی فلج شده بودند. هماهنگی تعاونی به عنوان جایگزینی برای هماهنگی دستوری و بازاریابی ظاهر شد، اما تنها به مدت سه سال (۱۹۷۹-۱۹۸۲) دوام آورد و سپس با کورپوراتیسم اسلامی جایگزین شد.

هماهنگی بازار با مالکیت خصوصی قرابت طبیعی دارد. به موازات مصادره‌ها و فرار سرمایه، هماهنگی غیرشخصی بازاریابی وارد وضعیت بحرانی شد. با این حال، انحصار دولت بر تجارت خارجی و نرخ‌های متعدد مبادله‌ی دلار آمریکا، فرصتی استثنایی برای بازرگانان بازار که روابط نزدیک با رهبران مذهبی داشتند، فراهم کرد. آنها می‌توانستند با خرید محصولات وارداتی با نرخ رسمی و فروش آنها به نرخ بازار، رانت تجاری خود را به حداکثر برسانند. بر این اساس، بازارهای سیاسی رونق گرفتند.

هماهنگی ویرانگر مبتنی بر تصاحب مصادره‌ای، پیوندی قوی با **انفال** را حفظ می‌کند. اندازه‌ی **انفال** در فاز اول آن ۸ تا ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی متمرکز در هلدینگ غول پیکر **بنیاد** برآورد شده است. دارایی‌های آن متشکل از دارایی‌های شاه فقید و سرمایه داران بزرگ ایرانی بود. سهم **انفال** در این مرحله قابل توجه بود، اما همچنان کمتر از بخش دولتی بود. اما به دلیل بحران در هماهنگی بازار و هماهنگی دستوری و انقراض هماهنگی تعاونی در سال ۱۹۹۲ از یک سو، و گسترش نهادهای موازی اسلامی از سوی دیگر، هماهنگی ویرانگر می‌توانست غالب شود. جدول ۷-۵ تسلط **سیاسی** هماهنگی ویرانگر را در مرحله اول **انفال** نشان می‌دهد.



## جدول ۵-۷ تسلط سیاسی هماهنگی ویرانگر (۱۹۸۲-۱۹۷۹)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	غالب	بحرانی
بازار	خصوصی	به شدت کاهش یافته	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	برتر (۱۹۸۲-۱۹۷۹)، از آن زمان کاملاً به حاشیه رانده شده است	بحرانی
ویرانگر	انفال	قابل توجه، اما کوچکتر از مالکیت دولتی	غالب (سیاسی)

ساختار مالکیت فاز دوم *انفال* (۲۰۰۵-۱۹۸۹) را می توان با کوچک سازی بخش دولتی، افزایش سریع *انفال* و دخالت سپاه در فعالیت های اقتصادی مشخص کرد. بر اساس برخی برآوردها، این بخش در این مرحله ۳۵ تا ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می داد. بخش خصوصی در بخش های بانکی، بیمه، املاک و کشاورزی نیز افزایش یافت، اما افزایش آن در مقایسه با *انفال*، سپاه و بسیج تمسخرآمیز بود. ارتقای بخش خصوصی به پیمان کاری برای دومی بستگی داشت. بازارهای سیاسی با سرعت بیشتری نسبت به بازار غیرشخصی رشد کردند. تسلط هماهنگی ویرانگر منحصراً *سیاسی* نبود. این شیوهی هماهنگی با رشد اقتصادی *انفال* نیز حمایت شد. جدول ۶-۷ این تغییرات را نشان می دهد.

## جدول ۶-۷ سیاسی و تسلط اقتصادی هماهنگی ویرانگر (۲۰۰۵-۱۹۸۹)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	قابل توجه	بحرانی
بازار	خصوصی	رو به افزایش	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	در حاشیه	بحرانی
ویرانگر	انفال، سپاه، بسیج	غالب	مسلط (سیاسی و اقتصادی)

سرانجام، با "خصوصی سازی"، ۸۰ درصد اموال دولتی در مرحله ی سوم *انفال* (۲۰۰۶ تا کنون) توسط بخش عمومی غیردولتی، یا به طور دقیق تر، *انفال*، سپاه و بسیج درو شد. اندازه ی این بخش ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی برآورد شد. بخش خصوصی نیز سهم خود را افزایش داد (بر اساس برآوردهای رسمی ۱۳/۵-۵ درصد)، اما کاملاً تابع بخش عمومی غیردولتی شد. بازارهای سیاسی به موازات موقعیت مسلط الیگارشی مذهبی و نظامی اسلامی رونق گرفت. جدول ۷-۷ این نقش غالب هماهنگی ویرانگر را از منظر اقتصادی و سیاسی نشان می دهد.

با مرور مراحل سه‌گانه‌ی *انفال*، به این نتیجه می‌رسیم که سیطره‌ی هماهنگی ویرانگر در سرتاسر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران تقویت شد و به بحران هماهنگی دستوری، بازاری و تعاونی تداوم بخشید.

### جدول ۷-۷ سیاسی و تسلط اقتصادی هماهنگی ویرانگر (۲۰۰۶- تاکنون)

نوع هماهنگی	شکل مالکیت	اندازه مالکیت	وضعیت هماهنگی (بحرانی، عادی، مسلط)
دستوری	دولتی	غالب، اما رو به افول	بحرانی
بازار	خصوصی	افزایش محدود	بحرانی
تعاونی	عمومی یا اجتماعی	در حاشیه	بحرانی
ویرانگر	انفال، سپاه، بسیج	رو به فزونی، و متناسب با انقباض بخش دولتی	مسلط (سیاسی و اقتصادی)

## ۷-۱۰ نتیجه‌گیری

در این فصل نشان دادیم که نتیجه‌ی فرمان خصوصی‌سازی، اسلامی‌سازی بود تا آزادسازی. خصوصی‌سازی در مقیاسی انبوه و از ژوئیه ۲۰۰۶، در غیاب اقتصادی باز، منجر به واگذاری عمده‌ی املاک دولتی به *انفال*، سپاه و بسیج شد. *انفال* و سایر نهادهای موازی اسلامی با شکار منابع دولتی متشکل از دارایی‌های شرکت‌ها و درآمدهای نفتی پیشروی کردند. افزایش عظیم درآمد نفت در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد این انتقال دارایی‌ها و درآمدها را تقویت کرد، در حالی که کسری بودجه دولت رسمی بی‌وقفه افزایش یافت.

اتکای اقتصاد ایران به درآمد نفتی متناسب با پیشرفت سهم *انفال* در اقتصاد افزایش یافت. نفرین به اصطلاح منابع طبیعی چیزی جز "نفرین نهادی" نیست. این نفرین نهادی چیست؟

نفرین، اسلامی‌سازی اقتصاد ایران است. منظور من از اسلامی‌سازی، استقرار یک نظام اقتصاد سیاسی خاص است که می‌توان آن را سرمایه‌داری سیاسی اسلامی نامید. این گونه‌ای از سرمایه‌داری سیاسی است و انسجام آن را می‌توان با رابطه‌ی علی میان سه نهاد بنیادین آن در سه حوزه، یعنی ایدئولوژیک/سیاسی، رابطه مالکیت و شیوه‌ی هماهنگی مسلط توضیح داد.

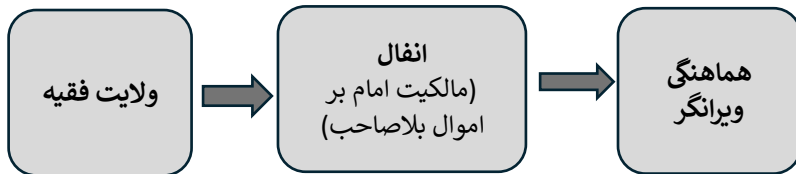
اولین نهاد زیربنایی، سیاسی و ایدئولوژیک است، یعنی ولایت فقیه که پس از انقلاب ۱۳۵۷ جایگزین استبداد شاه شد. ولایت فقیه برگرفته از تفسیری خاص از اسلام شیعی است که توسط آیت‌الله خمینی (۱۹۷۰) و منتظری (۱۹۸۷) ارائه شده است که می‌توان آن را به دوره‌ی صفویه در قرن شانزدهم ردیابی کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این شکل سیاسی/ایدئولوژیک قدرت را طراحی کرده است که در آن قدرت در دست امام یا ولی فقیه متمرکز است. قدرت ولایت امام حاکمیت مردم را جایگزین می‌کند.

دومین نهاد اساسی، رابطه‌ی مالکیت است که مستقیماً ناشی از **ولایت فقیه** است. **انفال** یا مالکیت انحصاری امام بر تمام اموال "بلاصاحب" (*res nullius*)، بخش عمده‌ای از دارایی عمومی شیعه را تشکیل می‌دهد. اما این مالکیت به معنای امروزی متعلق به "عموم" نیست، زیرا حاکمیت متعلق به مردم نیست، بلکه به امام تعلق دارد. در اصطلاح امروزی، **انفال** دقیقاً نقطه‌ی مقابل "مالکیت عمومی" است؛ **انفال** عبارت از خلع ید مردم از اموال عمومی توسط امام است.

در نهایت، **انفال** به عنوان یک رژیم مصادره‌گر باعث ایجاد هماهنگی ویرانگر می‌شود. شرایط بحرانی هماهنگی دستوری (آمرانه)، بازاری و تعاونی باعث به‌وجود آمدن نهادهای موازی اسلامی و سیطره‌ی هماهنگی ویرانگر شد. سلطه‌ی اخیر، به نوبه خود، به بحران سایر اشکال هماهنگی تداوم می‌بخشد.

انسجام سرمایه داری سیاسی اسلامی اساساً به این زنجیره‌ی سلسله مراتبی خاص از علیت بین **ولایت فقیه**، **انفال** و هماهنگی ویرانگر بستگی دارد. روابط علی بین این سه نهاد اساسی در تصویر ۶-۷ نشان داده شده است.

تصویر ۶-۷: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی



خصوصی‌سازی‌های جزئی در زمان هاشمی رفسنجانی و خاتمی باعث ایجاد ناهماهنگی و تناقض در نظام شد، زیرا قصد داشتند سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های ایرانی خارج از کشور را وارد خصوصی‌سازی کنند. به بیان "مثبت غیرممکن انفال"، خصوصی‌سازی در چارچوب اقتصاد باز می‌توانست بخش خصوصی را تقویت کند و مانع پیشروی **انفال** شود.

گسترش **انفال** از طریق ائتلاف با سپاه و بسیج میسر شد. **انفال** در مرحله‌ی سوم خود با جدا کردن رسمی اموال خود از اموال دولتی و بلعیدن آن، به اوج خود رسیده است. با این حال، این ائتلاف می‌تواند از نظر سیاسی یا مالی بی‌ثبات گردد و منجر به تنش‌هایی در رابطه با سهم هر نهاد در غارت منابع دولتی شود. "تز وحدت" (ارائه‌ی **انفال** به‌عنوان بخشی از اموال "دولتی") که در ابتدا توجیهی برای **انفال** بود، اکنون بهترین دستاویز برای "ملی شدن" آن، یا خلع ید ولی فقیه از اموال نهاده‌ی شده‌ی خود به نام اصل ۴۵، توسط سپاه است. آیا در دوران پساخامنه‌ای شاهد عملی شدن این فرضیه خواهیم بود؟ پاسخ این سوال متعلق به آینده است. اما می‌توان گفت اگر **انفال** به اموال دولتی تبدیل شود، نظام انسجام خود را نیز از دست خواهد داد. به عبارت دیگر، سلب **انفال** از مقام معظم رهبری و واگذاری آن به سایر مالکان خصوصی یا بخش دولتی، انسجام نظام را تضعیف می‌کند.





## مآخذ و منابع

- Adeli, H. (1383/2004). Mosahbeh ba Ahmadi Amooei. In A. Ahmadi (Ed.), Eghtesaad Siasi Jombouri Eslami, Moshabeh ba Ezatollah Sahabi, Mohsen Noorbakhsh, Hossein Adeli, Masoud Roghani Zanjani, Masoud Nili, Mohammad Ali Najafi (The Political Economy of Islamic Republic, interviews with Ezatollah Sababi, Mohsen Noorbakhsh, Hossein Adeli, Masoud Roghani Zanjani, Masoud Nili, Mohammad Ali Najafi) (2nd edn.). Game Noo.
- Ahmadi Amooei, B. (2004). Interview with Engineer Ezatullah Sahabi. In The Political Economy of the Islamic Republic (Pp. 9-58), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Mohsen Nourbakhsh. In The Political Economy of the Islamic Republic (PP. 59-140), Gam-e No. (in Persian); Interview with Dr. Massoud Roghani Zanjani. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 141-232), Gam-e No. (in Persian); Interview with Hossein Adeli. In The Political Economy of the Islamic Republic (pp. 435-495), Gam-e No. (in Persian).
- Al Yaseen, A. (2014). Tarikhcheh barnameh rizi tooseh dar Iran (The History of Development Planning in Iran). Markaz Nashr Sahar. (in Persian).
- Amuzegar, J. (2007, Fall). Islamic Social Justice, Iranian Style. Middle East Policy, 143), 60-78.
- Andreff, W. (2017). Post-Soviet Privatization in the Light of Coase Theorem: Transaction Costs and Governance Costs. In A. Oleinik (Ed.), The Institutional Economics of Russia's Transformation. Taylor and Francis. Chapter II.4, pp. 191-212.
- Azad, S. (1980), "Workers' and Peasants' Councils in Iran," Monthly Review, October, pp. 14-29.
- Bahramitash, R., & Salehi Esfahani, S. (2011). The Transformation of the Female Labor Market. In R. Bahramitash & S. Salehi Esfahani (Eds.), Veiled Employment, Islamism and the Political

- Economy of Women's Employment in Iran (pp. 123-165). Syracuse University Press., Chapter 4
- Bank Markazi Iran. (1979), Annual report, cited in Bayat, A., 1987, *Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control*, London: Zed.
- Bayat, A. (1987). *Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control*. Zed.
- Behdad, S., & Nomani, F. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. *Middle Eastern Studies*, 48(5), 707-733.
- Boroujerdi, M., & Rahimkhani, K. (2018). *Postrevolutionary Iran: A Political Handbook*. Syracuse University Press.
- Boughton, J. (2003). On the Origins of Fleming-Mundell Model. *IMF Staff Papers*, 50(1), 1-9.
- Burawoy, M. (1985). *The Politics of Production: Factory Regimes under Capitalism and Socialism*. Verso.
- Cagan, P. (1956). "The Monetary Dynamics of Hyperinflation", in Friedman, .59 Milton (ed.), *Studies in the Quantity Theory of Money*, Chicago: Chicago. University Press, 25-117.
- Carvalho, J.-P. (2013). Veiling. *The Quarterly Journal of Economics*, 128(1), 337-37.
- Coville, T. (2013). How to Transform a Rent-Seeking Economy: The Case of Iran. In H. E. Chehabi, F. Khosrokhavar, & C. Therme (Eds.), *Iran and the Challenges of the Twenty-First Century Essays in Honour of Muhammad-Reza Djalili*. Mazda Publishers.
- Dareini, A.A. (2008, August 31). Iranian Conservative Attacks President on Economy. *Worldnews*. Retrieved December 18, 2021, from [https://article.wn.com/view/2008/08/31/Iranian\\_conservative\\_attacks\\_president\\_on\\_economy/](https://article.wn.com/view/2008/08/31/Iranian_conservative_attacks_president_on_economy/).
- Dornbusch, R. (1991). Experiences with Extreme Monetary Instability. In S. Commander (Ed.), *Managing Inflation in*

- Socialist Economies in Transition (Economic Development Institute of the World Bank, EDI Seminar Series) (pp. 175-196). The World Bank., chapter 8.
- Ehsani, K. (2009, Spring). Survival Through Dispossession: Privatization of Public Goods in the Islamic Republic. Middle East Report, 250, 26-33.
- Forozan, H. (2016). The Military in Post-Revolutionary Iran, the Evolution and Roles of the Revolutionary Guards. Routledge.
- Foweraker, J. (1987). Corporatist Strategies and the Transition to Democracy in Spain. Comparative Politics, 20(1), 57-72.
- Goodey, C. (1980, June). Workers' Councils in Iranian Factories. MERIP Reports.
- Hanke, S., & Krus, N. (2013). World Hyperinflations. In R. Parker & R. Whaples (Eds.), Routledge Handbook of Major Events in Economic History (pp. 367-377). Routledge., chapter 30.
- Harris, K. (2013). The Rise of the Subcontracting State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran. International Journal of Middle East Studies, 45, 45-70.
- Hart, O. (2017). Incomplete Contracts and Control. American Economic Review, 107(7), 1731-1752.
- Hashemi Rafsanjani, A. A. (2008, December 11). Rafsanjani Criticizes Government Bodies for not Implementing Article 44. Fars New Agency. (in Persian).
- Hoominfar, E., & Zanganeh, N. (2021). The Brick Wall to Break: Women and the Labor Market Under the Hegemony of the Islamic Republic of Iran. International Feminist Journal of Politics, 23(2), 263-286. International Monetary Fund. (2010, April). World Economic Outlook Database. Online. Available at: [www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2010/01/weodata/index.aspx](http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2010/01/weodata/index.aspx). Retrieved December 27, 2021.

- Jafari, P. (2013, Fall). Reasons to Revolt: Iranian Oil Workers in the 1970s. *International Labor and Working-Class History*, 84, 195-217.
- Jafari, P. (2018). Fluid History: Oil Workers and the Iranian Revolution. In T. Atabaki, E. Bini, K. Ehsani, & K. (Eds.), *Working for Oil: Comparative Social Histories of Labor in the Global Oil Industry* (pp. 69-98). Palgrave Macmillan.
- Jafari, P. (2021). The Showras in the Iranian Revolution, Labour Relations and the State in the Iranian Oil Industry, 1979-82. In P. Brandon, P. Jafari, & S. Müller (Eds.), *Worlds of Labour Turned Upside Down: Revolutions and Labour Relations in Global Historical Perspective* (PP. 252-285). Brill, chapter 9.
- Karshenas, M. (2021). Minimum Wages, Labor Market Institutions, and the Distribution of Earning in Iran. *The Economic Research Forum, Working Paper No. 1478 August*.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran, the Politics of the Tehran Marketplace*. Cambridge University Press.
- Khomeini, R (1970). *Velayat Faqih . Daftar Nashre Falagh*. Translated in 1981, *Islam and Revolution, Writings and Declarations of Imam Khomeini*. Mizan Press.
- Kornai, J. (1979). Resource-Constrained Versus Demand-Constrained Systems. *Econometrica*, 47(4), 801-819.
- Kornai, J. (1990a). The Affinity between Ownership Forms and Coordination Mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist Countries. *Journal of Economic Perspectives*, 4(3), 131-147.
- Kornai, J. (1990b). *The Road to a Free Economy: Shifting from a Socialist System: The Example of Hungary*. W.W. Norton.
- Kornai, J. (1992). *The Socialist System. The political economy of Communism*. Princeton University Press and Oxford University Press.
- Kornai, J. (1994). Transformational Recession: The Main Causes. *Journal of Comparative Economics*, 19(1), 39-63.

- Kornai, J. (2000). Ten Years After "The Road to a Free Economy": The Author's Self-Evaluation. Paper for the World Bank 'Annual Bank Conference on Development Economics-ABCDE', April 18-20, Washington, DC.
- Krugman, P., & Obstfeld, M. (2003). *International Economics, Theory and Practice* (6th ed.). Addison Wesley.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Meggison, W., & Netter, J. (2001, June). From State to Market: A Survey of Empirical Studies on Privatization. *Journal of Economic Literature*, 39(2), 321-389.
- Montazeri, H. A. (1987). *Darasat fi velayet al-feghe al-dowlah al-islamieh* (Studies on Velayat Faghih and the jurisprudence of the Islamic State) (Vol. 1, 4) Al-markaz al-alemi il-darasat al-islamieh.
- Mousavi Nik, S. H. (2009). *Gozar az Iqtasad dowlati be shebh dowlati* (The Transition from State to Parastate Economy). The Research Centre of Islamic Legislative Assembly, November, Serial number 9915, subject code 220 (in Persian).
- Najafi Khah, M. (2016, Winter). "Marz-e myan bakhsh omomei va bakhsh kho-sousi dar hoghogh Iran ba takeed bar barnameh khosousi sazi va broon separi," (The Delineation of the Public and Private Sector in the Iranian Law with the Emphasis on the Privatization Program and Outsourcing). *Faslnameh elmi-pajooeheshi Shapa*, 21(4), 101-133 (in Persian).
- Nili, M., & Associates. (2015). *Iqtasad Iran be koja miravad? Kholaseh tarh mota-leati tableel avamel taseergozar bar amalkard myan moddat iqtasad Iran* (Where the Iranian Economy Is Going? A Summary of Study Project Regarding the Analysis of Factors Impacting the Performance of the Iranian Economy in Medium Term). *Intesharat Donyai Eqtesad* (in Persian).
- Olmsted, J. (2013). Gender and Globalization. In Bahramitash, Roksana and Salehi Esfahani, Salehi (Eds.), 2011, *Veiled Employment, Islamism and the Political Economy of Women's*

- Employment in Iran (Pp. 25-52). Syracuse University Press, Chapter 1.
- Pesaran, H. (2000). Economic Trends and Macroeconomic Policies in Post-Revolutionary Iran. In P. Alizadeh (Ed.), *The Economy of Iran: The Dilemmas of an Islamic State*. I.B. Tauris & Co.
- Pesaran, E. (2014), *Iran's Struggle for Independence, Reform and Counter-Reform in the Post-Revolutionary Era*. Routledge.
- Rahnema, S. (1992). Work Councils in Iran - The Illusion of Worker Control. *Economic and Industrial Democracy*, 13(1), 69-94. <https://doi.org/10.1177/0143831X92131004>
- Renani, M. (2010). *Bazaar ya na-bazaar (Market or non-Market)*, Third Edition (first edition: 1997, Second edition: 2005). Moasseseh aali amoozesh, pajohesh modiriyat va barnamehrizi (in Persian).
- Rezai, M. (2006). "Mohsen Rezai dar jam-e khabarnegaran : 100 hezar Milliard Toman az malekyat-e dowlat beh mardom va bakhsh khosousi vagozar misha-vad" (Mohsen Rezai Among Reporters: 100 Thousand Billion Tomans of State Property will be Transferred to the People and the Private Sector), *Fars News* (14 Tir 1385). newstext, phpinn=8504140273 (in Persian). <http://www.farsnews.net/>
- Sattari, N. (2020) *Women Driving Women: Drivers of Women-Only Taxis in the* [www.elsevier.com/locate/wsif](http://www.elsevier.com/locate/wsif)
- Islamic Republic of Iran. *Women's Studies International Forum*, 28, 102324. Schmitter, P. (1974, January). Still the Century of Corporatism? *Revie of Politics*, 36, 102-110.
- Sweezy, P., & Magdoff, H. (1979). Iran: New Crisis of American Hegemony. *Monthly Review*, 30(9), 1-24.
- Turner, I. (1980a). "Iranian Oil workers in the 1978-79 Revolution," in Nore, P. and Turner, T. (eds.), *Oil and Class Struggle*, London, Zed Press, 272-292.
- Turner, T. (1980b). "How We Organized Strike that Paralyzed Shah's Regime (Firsthand Account by Iranian Oil Worker)," in Nore,

- P. and Turner, I. (eds.), *Oil and Class Struggle*, London, Zed Press, 293-303.
- Vahabi, M. (2001). The Soft Budget Constraint: A Theoretical Clarification. *Recherches Economiques de Louvain (Louvain Economic Review)*, 67(2), 157-195.
- Vahabi, M. (2002). From the Walrasian General Equilibrium to Incomplete Contracts: Making Sense of Institutions. *Economie et institutions (Economics and Institutions)*, 1, 99-143.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2014a). Soft Budget Constraint Reconsidered. *Bulletin of Economic Research*, 66(1), 1-19.
- Vahabi, M. (2014b). "Contrainte budgétaire lâche et le secteur paraétatique" (Soft Budget Constraints and Parastatal Sector). In M. Makinsky (Ed.), *L'économie réelle de l'Iran* (Pp. 147-176). L'Harmattan.
- Vahabi, M. (2015, December 22). *Jaygah Sepah dar Eqtesad Iran (The Place of Sepah in the Iranian Economy)*. Mihan, No. 6. Retrieved December 11, 2021, from <http://mihan.net/1394/10/01/562/> (in Persian).
- Vahabi, M. (2020, August 10). *Neoliberalism and Inflation Control*. Akhbar-room.com (in Persian).
- Vahabi, M., & Mohajer, N. (2021). A Critical Reflection on Neoliberalism. *Critique*, 48(4), 461-503.
- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.
- Zandi, R. (2011, August 8). *Sardar Ghassemi barnameh-ye Vezarat-c Naft ra e'lam kard (General Ghassemi announced Oil Ministry's plan)*. Sharg. Available at: <http://old.sharghdaily.ir/news/90/05/17/7693.html> Retrieved January 7, 2022.





فصل هفتم از کتاب "هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" ابتدا به بررسی کمپین‌های خصوصی‌سازی پیشین، ناکامی‌ها و سهم آنها در واگذاری دارایی‌های دولتی به بخش‌های عمومی غیردولتی می‌پردازد. سپس اهداف، فرآیند و نتیجه‌ی فرمان "خصوصی‌سازی" خامنه‌ای بررسی می‌شود. با شناسایی "بخش عمومی غیردولتی" به‌عنوان ذی‌نفع اصلی "خصوصی‌سازی"، تعاریف مغلوط درباره‌ی این بخش در قوانین مدنی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد تا سهم بزرگ انفال و سپاه در غارت دارایی‌های دولتی آشکار گردد. در نهایت نشان داده خواهد شد که چگونه تسلط سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، منجر به کاهش نقش هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی در مقایسه با هماهنگی ویرانگر شده است.

